

جزوه راهنمای درسی

عربی، زبان قرآن (۳)

رشته‌های علوم تجربی - ریاضی و فیزیک

پایه دوازدهم

دوره دوم متوسطه

۱۱۲۲۰۶

۱۳۹۷

ترجمه و حل تمرینات

تمام دروس

سایت کنکور
Konkur.in
کاری از:
منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۹۸ - ۱۳۹۷

	المقدمة
٣	الدرس الأول الدين والتدين
٤	المعجم
٥	إعلموا - معاني الحروف المشبهة بالفعل و لا النافية للجنس
٨	التمارين
١٢	الدرس الثاني مكة المكرمة و المدينة المنورة
١٤	المعجم
١٤	حوال النص
١٥	إعلموا - أحوال (فيد حالت)
١٧	التمارين
٢١	الدرس الثالث الكتب طعام الفكر
٢٣	المعجم
٢٣	حوال النص
٢٥	إعلموا - الاستثناء و أسلوب الحصر
٢٨	التمارين
٣٢	الدرس الرابع القرندف
٣٤	المعجم
٣٤	حوال النص
٣٥	إعلموا - المفعول المطلق
٣٧	التمارين
٤٠	البحث العلمي
	المعجم

﴿... أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَ لَّا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ يونس: ۱۰۵

با یکتاپرستی به دین روی آور و هرگز از مشرکان نباش.

﴿الَّذِينَ وَ التَّدِينُ دِين و دینداری

الَّذِينَ فَطَرِي فِي الْإِنْسَانِ. وَ التَّارِيخُ يَقُولُ لَنَا :

دینداری در انسان ذاتی و فطری است. و تاریخ به ما می‌گوید:

لَا شَعْبَ مِنْ شُعُوبِ الْأَرْضِ إِلَّا وَ كَانَ لَهُ دِينٌ وَ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ.

هیچ نسل و نژادی از مردم زمین نیست (هیچ ملتی از ملل زمین نیست) مگر اینکه دین و راه و روشی برای عبادت داشته باشد.

فَالْآثَارُ الْقَدِيمَةُ الَّتِي اكْتَشَفَهَا الْإِنْسَانُ، وَ الْحَضَارَاتُ الَّتِي عَرَفَهَا مِنْ خِلَالِ الْكِتَابَاتِ وَ النُّقُوشِ وَ الرِّسُومِ وَ التَّمَاثِيلِ ،

تَوَكَّدَ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالذِّينِ

پس آثار باستانی‌ای که انسان آنها را کشف کرده، و تمدن‌هایی که آن را از خلال کتیبه‌ها و کنده‌کاری‌ها و نقاشی‌ها و

پیکره‌ها شناخته است، بر توجه انسان به دین تاکید می‌کند.

وَ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ فَطَرِي فِي وُجُودِهِ ؛ وَلَكِنَّ عِبَادَاتِهِ وَ شَعَائِرَهُ كَانَتْ خُرَافِيَّةً؛ مِثْلُ تَعَدُّدِ الْأَلِهَةِ وَ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينِ لَهَا

لِكَسْبِ رِضَاهَا وَ تَجَنُّبِ شَرِّهَا.

و نشان می‌دهد که آن (دین) در وجودش (وجود انسان) ذاتی است؛ ولی عبادت‌ها و آیین‌ها و مراسم خرافی است؛

مانند تعدد (چندگانگی) خدایان و پیشکش کردن قربانی‌ها برای به دست آوردن رضایتشان و دوری از بدی‌شان.

وَ اَزْدَادَتْ هَذِهِ الْخُرَافَاتُ فِي أَدْيَانِ النَّاسِ عَلَى مَرِّ الْعُصُورِ. وَلَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَتْرِكِ النَّاسَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ؛

فَقَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

این خرافه‌ها در ادیان [مختلف] مردم در گذر زمان (با گذشت دوره‌ها) افزایش یافت. ولی خداوند بزرگ و بلند مرتبه

مردم را در این حالت رها نکرد؛ پس در کتاب کریم خود فرموده است:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ الْقِيَامَةُ: ۳۶

آیا انسان گمان می‌کند بیهوده و پوچ رها می‌شود؟!

لَذَلِكَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الْأَنْبِيَاءَ لِيُبَيِّنُوا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ وَ الدِّينَ الْحَقَّ.

بنابراین پیامبران را نزد آنها فرستاد تا راه راست و دین حق را توضیح دهند. (روشن و آشکار کنند)

وَ قَدْ حَدَّثَنَا الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ عَنْ سِيرَةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ صِرَاعِهِمْ مَعَ أَقْوَامِهِمُ الْكَافِرِينَ.

و قرآن کریم با ما درباره روش و کردار پیامبران درود بر آنها یاد و کشمکششان با اقوام کافرشان سخن گفته است.

وَ لَنَذْكُرَ مِثْلًا لِإِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي حَاوَلَ أَنْ يَنْقِذَ قَوْمَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ.

و به عنوان نمونه باید از ابراهیم خلیلی درود بر او یاد کنیم که تلاش کرد قوم خود را از عبادت بت‌ها نجات دهد.

فَفِي أَحَدِ الْأَعْيَادِ مَا خَرَجَ قَوْمُهُ مِنْ مَدِينَتِهِمْ، بَقِيَ إِبْرَاهِيمُ وَحِيدًا، فَحَمَلَ فَأَسَاءَ، وَكَسَرَ جَمِيعَ الْأَصْنَامِ فِي الْمَعْبَدِ إِلَّا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ،

پس در یکی از عیدها، وقتی قومش از شهر خود بیرون رفتند، ابراهیم تنها مانده بود، پس تبری را برداشت، و همه بت‌ها را در پرستشگاه شکست بجز بت بزرگ، (همه بت‌های معبد را بجز بت بزرگ شکست)

ثُمَّ عَلَّقَ الْفَأْسَ عَلَى كَتِفِهِ وَ تَرَكَ الْمَعْبَدَ.

سپس تیر را بر دوش آن (بت بزرگ) آویزان کرد و پرستشگاه را ترک کرد.

وَ لَمَّا رَجَعَ النَّاسُ، شَاهَدُوا أَصْنَامَهُمْ مُكْسَرَةً، وَ ظَنُّوا أَنَّ إِبْرَاهِيمَ هُوَ الْفَاعِلُ، فَأَحْضَرُوهُ لِلْمُحَاكَمَةِ وَ سَأَلُوهُ:

و وقتی مردم برگشتند، بت‌های خود را شکسته دیدند، و گمان کردند که ابراهیم تنها کننده کار است، پس او را برای محاکمه آوردند و از او پرسیدند:

﴿... أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَتْنَا يَا إِبْرَاهِيمُ﴾^{الأنبياء: ٦٧}

ای ابراهیم، آیا تو این کار را با خدایان ما انجام دادی؟

فَأَجَابَهُمْ: لِمَ تَسْأَلُونَنِي؟! اسْأَلُوا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ.

پس به آنها پاسخ داد: چرا از من سوال می‌کنید؟! از بت بزرگ بپرسید.

« بَدَأَ الْقَوْمُ يَتَهَامَسُونَ: « إِنَّ الصَّنَمَ لَا يَتَكَلَّمُ، إِمَّا يَقْصِدُ إِبْرَاهِيمُ الْإِسْتِهْزَاءَ بِأَصْنَامِنَا.»

مردم شروع به پیچ پیچ کردند: قطعاً بت سخن نمی‌گوید، ابراهیم فقط قصد مسخره کردن بت‌هایمان را دارد.

وَ هُنَا ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾^{الأنبياء: ٦٨}

و اینجا گفتند که او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید.

فَقَدَفُوهُ فِي النَّارِ، فَأَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهَا.

پس او را در آتش انداختند، و خداوند او را از آن (آتش) نجات داد.

سایت کنکور بگرد

لا تَكُونَنَّ: هرگز نباش (لا تَكُنْ: نباش + نَ : حرف تأکید) - ماضی: كَانَ / مضارع: يَكُونُ الْنَّقْشُ: کنده کاری، نگاره «جمع: النَّقُوشُ»	الْحَنِيفُ: بکتاپرست سَدَى: بیهوده و پوچ السَّيْرَةُ: روش و کردار، سرگذشت الْشَّعَائِرُ: مراسم الْأَصْرَاعُ: کشمکش = النِّزَاعُ ≠ السَّلْمُ عَلَّقَ: آویخت الْفَأْسُ: تبر «جمع: الْفُؤُوسُ» الْقُرَابِينُ: قربانی‌ها «مفرد: الْقُرْبَانُ» الْكَتِفُ، الْكَتِفُ: شانه «جمع: الْأَكْتِافُ»	أَحْضَرَ: آورد، حاضر کرد الصَّنَمُ: بت «جمع: الْأَصْنَامُ» أَقَمَ وَجْهَكَ: روی بیاور (ماضی: أَقَامَ / مضارع: يَقِيمُ) بَدَّوْا يَتَهَامَسُونَ: شروع به پیچ پیچ کردند (ماضی: تَهَامَسَ / مضارع: يَتَهَامَسُ) الْتَجَنَّبَ: دوری کردن (ماضی: تَجَنَّبَ / مضارع: يَتَجَنَّبُ) حَرَّقَ: سوزاند
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

حَوَلِ النَّصِّ بِرُكُود

- | | |
|-------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------|
| x ✓ | كَهَيْبِ الصَّحِيحِ وَ الْهَطِّ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. |
|✓..... | ١. كَانَ الْهَدْفُ مِنْ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينِ لِلْآلِهَةِ كَسَبَ رِضَاهَا وَ تَجَنَّبَ شَرَّهَا. |
|x..... | ٢. عَلَّقَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْفَأْسَ عَلَى كَتِفِ أَصْغَرِ الْأَصْنَامِ. |
|x..... | ٣. لَمْ يَكُنْ لِبَعْضِ الشُّعُوبِ دِينٌ أَوْ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ. |
|✓..... | ٤. الْآثَارُ الْقَدِيمَةُ تُؤَكِّدُ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالدِّينِ. |
|✓..... | ٥. إِنَّ التَّنْدِينَ فَطَرِيٌّ فِي الْإِنْسَانِ. |
|✓..... | ٦. لَا يَبْرِكُ اللَّهُ الْإِنْسَانَ سُدًى. |

ه اِعْلَمُوا ه بِرُكُود

مَعَانِي الْحُرُوفِ الْمَشْبَهَةِ بِالْفِعْلِ، وَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ

١- الْحُرُوفُ الْمَشْبَهَةُ بِالْفِعْلِ

با معانی دقیق حروف پرکاربرد « **إِنَّ**، **أَنَّ**، **كَأَنَّ**، **لَكِنَّ**، **لَيْتَ**، **لَعَلَّ** » آشنا شوید.

📖 **إِنَّ**: جملهٔ پس از خود را **تأکید می‌کند** و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی‌گمان» است؛ مثال: ﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ التَّوْبَةُ: ١٢٠ بی‌گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.

📖 **أَنَّ**: به معنای «**که**» است و دو جمله را به هم پیوند می‌دهد؛ مثال:

﴿قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ الْبَقَرَةُ: ٢٥٩ گفت می‌دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.

📖 **كَأَنَّ**: به معنای «**گوی**» و «**مانند**» است؛ مثال:

﴿كَأَنَّهِنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴾ الرَّحْمَنُ: ٥٨ آنان مانند یاقوت و مرجاند.
كَأَنَّ إِرْضَاءَ جَمِيعِ النَّاسِ غَايَةً لَا تُدْرَكُ. گویی راضی ساختن همهٔ مردم هدفی است که به دست نمی‌آید.

📖 **لَكِنَّ**: به معنای **ولی** و برای تکمیل پیام و رفع ابهام جملهٔ قبل از خودش است؛ مثال:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ الْبَقَرَةُ: ٢٤٣
 بی‌گمان خدا دارای بخشش بر مردم است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند.

📖 **لَيْتَ**: به معنای «**کاش**» و بیانگر آرزوست و به صورت «یا لیت» هم به کار می‌رود؛ مثال:

﴿وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ النَّبَأُ: ٤٠ و کافر می‌گوید ای کاش من خاک بودم!

📖 **لَعَلَّ**: یعنی «**شاید**» و «**امید است**»؛ مثال:

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ الرَّحُوفُ: ٣

بی‌گمان ما آن را قرآن عربی قرار دادیم امید است شما خرددورزی کنید.

‡ فعل مضارع در جمله دارای «لَعَلَّ» و «لَيْتَ» به صورت «مضارع التزامی» ترجمه می‌شود؛ مثال:

لَعَلَّ حَمِيداً يُسَافِرُ! شاید حمید سفر کند!
 لَيْتَ صَدِيقِي يَنْجِحُ فِي الْمُسَابَقَةِ! کاش دوستم در مسابقه پیروز شود!
 لَيْتَنِي أَشَاهِدُ جَمِيعَ مَدَنِ بِلَادِي! کاش همه شهرهای کشورم را ببینم!

فعل ماضی را در جمله دارای «لَيْتَ» با توجه به جایگاهش در متن می‌توان «ماضی استمراری» ترجمه کرد؛ مثال:
 لَيْتَ نَاصِراً ابْتَدَعَ عَنِ الْكَسَلِ! کاش ناصر از تنبلی دوری می‌کرد!
 تذکر مهم: در ترجمه صحیح فعل بعد از لَيْتَ و لَعَلَّ باید به سیاق عبارت توجه کرد.
 ترجمه هنر و علم است و باید ذوق و سلیقه مترجم همراه توانمندی‌های زبانی مانند شناخت ویژگی‌های زبان مبدأ و مقصد باشد.

که اختر نفسک (۱): ترجمه هاتین الایتین الکریمتین.

۱- ﴿فَهَذَا يَوْمَ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ الروم: ۵۶
 و این، روز قیامت است و شما نمی‌دانسته‌اید. (آیتی) / اکنون روز رستاخیز است، اما شما نمی‌دانستید! (مکارم)

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرصُوصٌ﴾ الصَّف: ۴
 خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او در یک ردیف (مراد متحد و یکپارچه) پیکار می‌کنند گویی بنائی آهنین‌اند.

۲- لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده‌اید:

۱. لا به معنای «نه» در پاسخ به «هَلْ» و «أَمْ» مانند أَأَنْتَ مِنْ بَجْنُورِدٍ؟ لا، أَنَا مِنْ بَجْنُورِدٍ.
 ۲. لای نفی مضارع مانند لا يَذْهَبُ: نمی‌رود.
 ۳. لای نهی مانند لا تَذْهَبْ: نرو
- و به معنای «نباید» بر سر مضارع اول و سوم شخص؛ مانند لا يَذْهَبْ: نباید برود.

در این درس با معنای دیگری برای لا آشنا می‌شوید.

معنای چهارم «هیچ ... نیست» می‌باشد و لای نفی جنس نامیده و بر سر اسم وارد می‌شود؛ مثال:

﴿لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...﴾ البقرة: ۳۲

جز آنچه به ما آموختی، هیچ دانشی نداریم. (برای ما نیست)

لا كُنْزٌ أَعْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نیست.

^۱ هر چند ترجمه فعل ماضی پس از «لَيْتَ» به صورت ماضی بعید نیز صحیح است؛ اما به منظور تسهیل تکلیف دانش آموز، ترجمه ماضی استمراری مطلوب است.

لَيْتَ نَاصِراً ابْتَدَعَ عَنِ الْكَسَلِ! کاش ناصر از تنبلی دوری می‌کرد! کاش ناصر از تنبلی دوری کرده بود!

کھ اختیر نفسک (۲): تَرْجِمْ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ.

۱- لَا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
در گفتار هیچ خیری نیست مگر با کار (همراه) باشد.

۲- لَا جِهَادَ كَجِهَادِ النَّفْسِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هیچ پیکاری مانند پیکار با نفس نیست.

۳- لَا لِبَاسٍ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هیچ لباسی زیباتر از سلامتی نیست.

۴- لَا فُقْرَ كَالْجَهْلِ وَ لَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.

کھ اختیر نفسک (۳): اِمْلَأِ الْفُرَاغَ فِي مَا يَلِي، ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَ «لَا» فِيهِ.

۱- ﴿وَلَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ...﴾^{الأنعام: ۱۰۸}
و کسانی را که به غیر خدا فرا می خوانند زیرا که به خدا دشنام دهند.
دشنام ندهید / حرف نهی

۲- ﴿وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا...﴾^{یونس: ۶۵}
گفتارشان تو را؛ زیرا ارجمندی همه خداست.
اندوهگین نسازد - از آن / حرف نهی

۳- ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...﴾^{الزمر: ۹}
آیا کسانی که می دانند و کسانی که برابر هستند؟
همی دانند / حرف نفی

۴- ﴿رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ...﴾^{البقرة: ۲۸۱}
پروردگارا، آنچه توانش را نداریم بر ما
تحمیل نکن / حرف نهی

۵- لَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم
رحم نمی کند / حرف نفی

۱- ما يلي: آنچه می آید ۲- حمل: تحمیل کرد

● آزمون اول: آئی کلمه من کلمات معجم الدرس تناسب التوضیحات التالیة؟

۱- آله ذات ید من الخشب و سن عریضة من الحديد یقطع بها:
وسيله‌ای که دارای دستی از چوب و دندانی پهن از آهن که بوسیله آن بریده می‌شود. / الفأس: تبر

۲- تمثال من حجر أو خشب أو حديد یعبد من دون الله:
پیکره‌ای از سنگ یا چوب یا آهن که به غیر خدا عبادت می‌شود. / الصنم: بت

۳- عضو من أعضاء الجسم یقع فوق الجذع:
عضوی از عضوهای بدن که در بالا تنه قرار دارد. / الکتف: شانه

۴- التارک للباطل و المائل إلی الدین الحق:
کسی که باطل را ترک کرده و به دین حق گرویده است. / الحنیف: یکتاپرست

۵- إنهم بدؤوا یتکلمون بکلام خفی:
قطعاً آنها شروع به سخن گفتن به شکل پنهانی کردند. / بدؤوا یتهمسون: شروع به پیچ پیچ کردند

● آزمون ثانی: ترجم العبارات التالیة، ثم عین الحرف المشبهة بالفعل، و لا النافیة للجنس. برگرد

۱- ﴿... قیل اذخُل الجنَّة قال یا لیت قومی یعلمون ﴿۳۷﴾ ما عفر لی ربی و جعلنی من المکرمین ﴿۳۶﴾﴾
به او گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش قوم من می‌دانستند... که پروردگار مرا آمرزیده و از گرامی‌داشتگان قرار داده است!» مکارم شیرازی

۲- ﴿... لا تحزن إن الله معنا...﴾ ﴿التوبة: ۴۰﴾
اندوهگین نباش که خدا با ماست.

۳- ﴿لا إله إلا الله...﴾ ﴿الصفات: ۳۵﴾ ﴿إنهم كانوا إذا قیل لهم لا إله إلا الله یستکبرون﴾ : چون به آنان گفته می‌شد که جز خدای یکتا خدایی نیست تکبر می‌کردند، هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست.

۴- لا دین لمن لا عهد له. رسول الله ﷺ (کسی که به تعهد خود وفا نمی‌کند از دین بی بهره است).
هیچ دینی ندارد کسی که هیچ وفایی به عهد خود ندارد.

۱- قیل: گفته شد (قال: گفت)

● التمرین الثالث: برگرد

أ. اِقْرَأِ الشُّعْرَ الْمَنْسُوبَ إِلَى الْإِمَامِ عَلِيِّ، ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطًّا.

أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ	إِمَّا النَّاسُ لَأُمَّ وَ لِأَبٍ
هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ قَضَّةٍ	أَمْ حَدِيدٍ أَمْ نُحْلَسِي أَمْ ذَهَبٍ
بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ	هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَعَظْمٍ ^٢ وَعَصَبٍ
إِنَّمَا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ	وَ حَيْلٍ وَ عَفَافٍ وَ أَدَبٍ

ای که نابخردانه افتخار کننده به **دودمان** هستی، مردم تنها از یک مادر و یک پدراند.

آیا **آنان** را می بینی (می پنداری) که از نقره، آهن، مس یا طلا آفریده شده اند؟

بلکه آنان را می بینی (می پنداری) از **تکه گلی** آفریده شده اند. آیا به جز گوشت و **استخوان** و پی اند؟

افتخار **تنها** به خردی استوار، **شرف**، پاکدامنی و ادب است.

۱- طینة: گل ۲- سَوَى: به جز ۳- الْعَظْمُ: استخوان «جمع: الْعِظَام» ۴- الْعَصَبُ: پی

ب. اسْتَخْرِجْ مِنَ الْأَبْيَاتِ اسْمَ الْفَاعِلِ، وَ الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ، وَ الْجَارَ وَ الْمَجْرورَ، وَ الصِّفَةَ وَ الْمَوْصُوفَ.

اسْمُ الْفَاعِلِ (الفاخر، ثابت) ، وَ الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ (خُلِقُوا) ، وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرورُ (بِالنَّسَبِ / لِأُمَّ ، لِأَبٍ / مِنْ قَضَّةٍ / مِنْ طِينَةٍ / لِعَقْلِ) ، وَ الصِّفَةُ (ثَابِتٍ) وَ الْمَوْصُوفُ (عَقِلٍ)

● التمرین الرابع: ترجم الأَحَادِيثِ النَّبَوِيَّةِ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. برگرد

۱- كُلُّ طَعَامٍ لَا يَذْكَرُ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَإِنَّمَا هُوَ دَاءٌ^١ وَ لَا بَرَكَهٌ فِيهِ. (الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ وَ نَوْعَ لَا)

هر خوراکی که نام خدا بر آن برده نمی شود، پس آن فقط بیماری است و هیچ برکتی در آن نیست.

الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ: لَا يَذْكَرُ وَ نَوْعَ «لَا» در (لَا يَذْكَرُ): حرف نفی / وَ نَوْعَ «لَا» در (لَا بَرَكَهٌ): لای نفی جنس

۲- لَا تَغْضَبْ، فَإِنَّ الْغَضَبَ مَفْسَدَةٌ^٣. (نَوْعَ الْفِعْلِ)

خشمگین مشو زیرا (که) خشم مایه تباهی است.

نَوْعَ الْفِعْلِ: (لَا تَغْضَبْ) فعل نهی

۳- لَا فَفَرَّ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةٌ مِثْلَ التَّفَكُّرِ. (الْمُضَافُ إِلَيْهِ وَ نَوْعَ لَا)

هیچ نداری و ففوری سخت تر از نادانی و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست.

الْمُضَافُ إِلَيْهِ: (التَّفَكُّرُ) وَ نَوْعَ لَا: حرف نفی جنس

۱- داء: بیماری = الْمَرَضُ ۲- الْمَفْسَدَةُ: مایه تباهی

● التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ. بِرُّد

جَلَسْنَا: نشستیم	لا تَجَلَسُوا: ننشینید	اجلسن: بنشینید
اجلسوا: بنشینید	الجالس: نشسته	المجلس: محل نشستن
اجلس: بنشان	يجلسون: می نشانند	لا تجلسي: نشان
سيجلس: خواهد نشانند	لا يجلسوا: نباید نشانند	الاجلاس: نشاندن
فهمت: فهمید	قد فهمت: فهمیده‌ای	لم أفهم: نفهمیدم
لا يفهم: نمی فهمد	افهم: بفهم	سوف يفهم: خواهد فهمید
فهمت: فهمانیدم	فهم: فهمانیده (تفهم) شد	لن يفهم: فهمانیده نخواهد شد
ليفهم: باید بفهمد	المفهم: فهماننده (تفهم کننده)	سوف أفهم: خواهم فهمانم
فُطِع: بریده شد	كانوا قُطِعوا: بریده شده بود	كانا يُقَطَعان: می بریدند
لا تُقَطَع: نبر	القاطعة: برنده	المقطوع: بریده شده، ثابت
ما انقطع: بریده نشد	لم ينقطع: بریده نشد	سينقطع: بریده خواهد شد
لن ينقطع: بریده نخواهد شد	لينقطع: باید بریده شود	الانقطاع: بریده شدن
لبيته يغفر: کاش او بیمارزد	لبيته غفر: کاش او می آمرزید، کاش او آمرزیده بود	قد غفر: آمرزیده است
لا يغفر: آمرزیده نمی شود	العفار: بسیار آمرزنده	المغفور: آمرزیده شده
استغفرت: آمرزش خواستم	قد استغفرتم آمرزش خواسته‌اید	الاستغفار: آمرزش خواستن
استغفر: آمرزش می خواهم	استغفر: آمرزش بخواه	لا يستغفرون: آمرزش نمی خواهند

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: اِقْرَأْ هَذِهِ الْأَنْشُودَةَ؛ ثُمَّ تَرَجِّمَهَا إِلَى الْفَارِسِيَّةِ. بِرُّد

يا إلهي ، يا إلهي
يا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ
ای خدای من، ای خدای من، ای اجابت کننده دعاها؛

اجعل اليوم سعيداً
و كثير البركات
امروز را خوش اقبال و پر برکت قرار بده.

و امل الصدر انشراحاً^٣ و فمي بالبسمات^٤
و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پر کن.

و أعني^٥ في دروسي و أداء الواجبات
و مرا در درس‌هایم و انجام تکالیف یاری کن.

وَأَنْزَلَ^٦ عَقْلِيَّ وَ قَلْبِي بِالْعُلُومِ النَّافِعَاتِ
و خَرَدَم و دلم را با دانش‌های سودمند روشن کن.

و اجْعَلِ التَّوْفِيقَ حَظِّي^٧ وَ نَصِيبِي فِي الْحَيَاةِ
و موفقیت را بخت و بهره من در زندگی قرار بده.

وَ اَمَلًا الدُّنْيَا سَلَامًا^٨ شَامِلًا كُلَّ الْجِهَاتِ
و دنیا را از صلحی فراگیردر همه جهت‌ها پر کن.

وَ اَحْمِنِي^٩ وَ اَحْمِ بِلَادِي مِنْ شُرُورِ الْحَادِثَاتِ
و از من و کشورم از بدی‌های پیشامدها نگهداری کن.

-
- ١- الْأُنشُودَةُ: سرود «جمع: الْأُنشِيدُ»
٢- الْمَجِيبُ: برآورنده
٣- الْأَنْشِرَاحُ: شادمانی
٤- الْأَبْسِمَاتُ: لبخندها «مفرد: الْأَبْسَمَةُ»
٥- أَعْنِي: مرا یاری کن (أَعَانَ، يَعْينُ / أَعِنُ + نون وقایة + ي)
٦- أَنْزَلَ: روشن کن (أَنَارَ، يَنيرُ)
٧- الْحَظُّ: بخت «جمع: الْحُظُوظُ»
٨- السَّلَامُ: آشتی، صلح
٩- اَحْمِنِي: از من نگهداری کن (حَمَى، يَحْمِي / اَحْم + نون وقایة + ي)

﴿... لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...﴾

آل عمران: ۹۷

حجّ خانه [خدا] بر آن مردمی واجبِ الهی است که بتوانند به سوی آن راه یابند.

مَكَّةُ الْمُكْرَمَةُ وَالْمَدِينَةُ الْمُنَوَّرَةُ
مَكَّةُ مَكْرَمَهُ وَ مَدِينَةُ مَنْوَرَهُ

جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ أَمَامَ التُّلْفَازِ مُشْتَاقِينَ، يُشَاهِدُونَ الْحُجَّاجَ فِي الْمَطَارِ وَ هُمْ يَرْكَبُونَ الطَّائِرَةَ لِلذَّهَابِ إِلَى مَكَّةِ الْمُكْرَمَةِ وَ الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ.

اعضای خانواده با اشتیاق در برابر تلویزیون نشستند، حاجیان را در فرودگاه در حالی که برای رفتن به مکه مکرمه و مدینه منوره سوار بر هواپیما می‌شدند، می‌دیدند.

نَظَرَ «عَارِفٌ» إِلَى وَالِدَيْهِ، فَرَأَى دُمُوعَهُمَا تَتَسَاقَطُ مِنْ أَعْيُنِهِمَا. فَسَأَلَ عَارِفٌ وَالِدَهُ مُتَعَجِّبًا: يَا أَبِي، لِمَ تَبْكِي وَ قَدْ كُنْتَ فِي الْحَجِّ فِي الْعَامِ الْمَاضِي؟! فِي الْحَجِّ فِي الْعَامِ الْمَاضِي؟!

عارف به پدر و مادرش نگاه کرد، پس اشک‌هایشان را دید که پی در پی از دیدگان‌شان می‌ریخت. پس عارف با تعجب و شگفتی از پدرش پرسید: پدر، چرا گریه می‌کنی در حالی که سال گذشته در حج بوده‌ای؟!

الْأَبُ: حِينَمَا أَرَى النَّاسَ يَذْهَبُونَ إِلَى الْحَجِّ، تَمَرَّ أُمَامِي ذِكْرِيَاتِي حِينَ زُرْتُ أَنَا وَ أُمَّكَ هَاتَيْنِ الْمَدِينَتَيْنِ الْمُقَدَّسَتَيْنِ؛ فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: يَا لَيْتَنِي أَذْهَبُ مَرَّةً أُخْرَى!

پدر: وقتی مردم را می‌بینم که به حج می‌روند، خاطراتم در برابرم می‌گذرند زمانی که من و مادرت این دو شهر مقدس را زیارت کردیم؛ پس با خودم می‌گویم: ای کاش بار دیگر بروم.

رُقِيَّةُ: وَلَكِنَّكَ أَدَيْتَ فَرِيضَةَ الْحَجِّ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ مَعَ أُمِّي!

رقیه: ولی تو عمل واجب حج را سال گذشته همراه مادرم انجام دادی!

الْأُمُّ: لَقَدْ اشْتَأَقْتُ أَبُوكُمَا إِلَى الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْمَسْجِدِ النَّبَوِيِّ وَ كَذَلِكَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.

مادر: پدرتان مشتاق دو حرم شریف شده است: مسجد الحرام و مسجد پیامبر؛ و همینطور [قبرستان] بقیع شریف.

عَارِفٌ: أَ أَنْتِ مُشْتَأَقَةٌ أَيْضًا؟ يَا أُمَّاهُ؟

عارف: مادر جان، آیا تو هم مشتاقی؟!

الْأُمُّ: نَعَمْ، بِالتَّأَكِيدِ يَا بَنِي. وَلَكِنِّي أَحَبُّ أَنْ نَذْهَبَ لزيارة الْعَتَبَاتِ الْمُقَدَّسَةِ أَيْضًا.

مادر: بله، البته پسرکم. ولی من دوست دارم به زیارت عتبات مقدسه هم برویم.

الْأَبُ: كُلُّ مُسْلِمٍ حِينَ يَرَى هَذَا الْمَشْهَدَ، وَ يَتَذَكَّرُ الْأَمَاكِنَ الْمُقَدَّسَةَ يَشْتَأَقُ إِلَيْهَا.

هر مسلمانی وقتی این صحنه را می‌بیند، و مکان‌های مقدس را به یاد می‌آورد، مشتاق آن می‌شود.

عارف: أَيُّ الْأَمَاكِنِ تُحِبُّ أَنْ تَزُورَهَا؟ عارف: کدام مکان‌ها را دوست داری زیارت (شان) کنی؟

الأب: إضافة إلى مكة و المدينة أحب أن أزور العتبات المقدسة أيضاً، كما قالت أمك.
پدر: همانطور که مادرت گفت علاوه بر مکه و مدینه، دوست دارم عتبات مقدس را هم زیارت کنم.

عارف: ما هي ذكرياتكما عن الحج؟ عارف: خاطراتتان از حج چیست؟

الأب: أتذكر خيام الحجاج في منى و عرفات، و رمي الجمرات و الطواف حول الكعبة الشريفة و السعي بين الصفا و المروة، و زيارة البقيع الشريف.

پدر: چادرهای (خیمه‌های) حاجیان در منا و عرفات، رمی جمرات (پرتاب سنگ‌ها) و طواف (گردش) گرد کعبه شریف و سعی میان صفا و مروه و زیارت بقیع شریف را بیاد می‌آورم.

الأم: و أنا أتذكر جبل النور الذي كان النبي يتعبد في غار حراء الواقع في قمته.
مادر: و من کوه نور را به یاد می‌آورم که پیامبر در غار حرای که در قلّه آن واقع است، عبادت می‌کرد.

رقية: أنا قرأت في كتاب التربية الدينية أن أولى آيات القرآن نزلت على النبي في غار حراء.
هل رأيت الغار؟ یا أمه؟

رقیه: من در کتاب تعلیمات دینی خواندم که اولین آیات قرآن در غار حرا بر پیامبر نازل شد. (فروود آمد)
مادر جان، آیا این غار را دیدی؟

الأم: لا، يا بنيتي. الغار يقع فوق جبل مرتفع، لا يستطيع صعوده إلا الأقوياء.
و أنت تعلمين أن رجلي تؤلمني.

مادر: نه، دخترکم. غار بالای کوه بلندی واقع است، فقط افراد قوی می‌توانند بر بالای آن بروند.
و تو می‌دانی که پای من درد می‌کند.

رقية: هل رأيتما غار ثور الذي لجأ إليه النبي ﷺ في طريق هجرته إلى المدينة المنورة؟
رقیه: آیا دیدید غار ثور را که پیامبر در راه هجرتش به مدینه منوره به آن پناه برد؟

الأب: لا، يا عزيزتي؛ أنا أتشرف مع جميع أعضاء الأسرة و مع الأقرباء لزيارة مكة المكرمة و المدينة المنورة مرة أخرى و أزور هذه الأماكن.

پدر: نه عزیزم؛ من آرزو دارم بار دیگر با همه اعضای خانواده و نزدیکان به زیارت مکه مکرمه و مدینه منوره مشرف بشوم و این مکان‌ها را زیارت کنم.

زارَ َ : دیدار کرد (مضارع: يَزورُ) «زُرْتُ: دیدار کردم» الْقَمَّةُ: قَلَه «جمع: الْقَمَم» لَجَأَ إِلَى: به ... پناه برد. مَرَّ َ : گذر کرد «مضارع: يَمَرُّ» الْمَشْهَدُ: صحنه	بَنَيْتِي: دخترکم تَعَبَدَ: عبادت کرد التَّلْفَازُ: تلویزیون مَنَى: آرزو داشت (مضارع: يَتَمَنَى) الْخِيَامُ: چادرها «مفرد: الْخَيْمَة» الرَّجُلُ: پا «جمع: الْأَرْجُل»	أَلَمَ: به درد آورد (مضارع: يُولِمُ) «رَجُلِي تُولِمَنِي: پایم درد می‌کند.» اشْتَأَقُ: مشتاق شد (مضارع: يَشْتَأِقُ) أُمَاهُ: ای مادرم بَنَى: پسرکم
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

📖 حَوْلَ النَّصِّ بِرگرد

📖 عَيْنَ جَوَابِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. (اِثْنَانِ زَائِدَانِ)

- ٥ يَكُونُ مُرْتَفِعًا
 ٢ فِي الْعَامِ الْمَاضِي
 اشْتَأَقَ إِلَيْهِ
 ٦ وَالِدَا الْأُسْرَةِ
 ٤ أُمَامَ التَّلْفَازِ
 رَأْسِي يُولِمَنِي
 ٣ الْحَجَّاجُ فِي الْمَطَارِ
 ١ لِأَنَّ رَجُلَ الْأُمِّ تُولِمُهَا

١- لِمَاذَا لَمْ تَصْعَدَ وَالِدَةُ عَارِفٍ وَرُقِيَّةُ جَبَلِ النُّورِ؟

٢- مَتَى كَانَ وَالِدَا عَارِفٍ وَرُقِيَّةُ فِي الْحَجِّ؟

٣- مَاذَا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يُشَاهِدُونَ؟

٤- أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ؟

٥- كَيْفَ يَكُونُ جَبَلُ النُّورِ؟

٦- مَنْ كَانَ يَبْكِي؟

- ١- لِمَاذَا لَمْ تَصْعَدَ وَالِدَةُ عَارِفٍ وَرُقِيَّةُ جَبَلِ النُّورِ؟ لِأَنَّ رَجُلَ الْأُمِّ تُولِمُهَا
 چرأ مادر عارف و رقيه از كوه نور بالا نرفتند؟ - زيرا پاي مادر درد مي‌كند. (جواب به شكل مضارع؟؟؟؟؟)
- ٢- مَتَى كَانَ وَالِدَا عَارِفٍ وَرُقِيَّةُ فِي الْحَجِّ؟ فِي الْعَامِ الْمَاضِي
 پدر و مادر عارف و رقيه كي در حج بودند؟ - در سال گذشته
- ٣- مَاذَا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يُشَاهِدُونَ؟ الْحَجَّاجُ فِي الْمَطَارِ
 اعضاي خانواده چه چيزي مي‌ديدند؟ - حاجيان را در فرودگاه
- ٤- أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ؟ أُمَامَ التَّلْفَازِ
 اعضاي خانواده كجا نشستند؟ - در برابر تلويزيون
- ٥- كَيْفَ يَكُونُ جَبَلُ النُّورِ؟ يَكُونُ مُرْتَفِعًا
 كوه نور چگونه بود؟ - بلند بود.
- ٦- مَنْ كَانَ يَبْكِي؟ وَالِدَا الْأُسْرَةِ
 چه كسي گريه مي‌كرد؟ - پدر و مادر خانواده

أحوال (قيد حالت)

آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟

الف. رَأَيْتُ وَكَدًّا مَسْرُورًا. ب. رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ. ج. رَأَيْتُ الْوَلَدَ مَسْرُورًا.

پسر خوشحالی را دیدم. پسر خوشحال را دیدم. پسر را خوشحال دیدم.

مَسْرُورًا در جمله الف، و الْمَسْرُورَ در جمله ب چه نقشی دارند؟

آیا مَسْرُورًا در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟

در جمله اول کلمه «مَسْرُورًا» صفت «وَلَد»، و در جمله دوم «الْمَسْرُورَ» صفت «الْوَلَد»، و در جمله سوم «مَسْرُورًا» حالت «الْوَلَد» است.

دَهَبَتِ الْبِنْتُ فَرِحَةً.

دَهَبَتِ الْبِنْتُ الْفَرِحَةَ.

قيد حالت (أحوال)

صفت

موصوف

برخی کلمات در جمله، حالت یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند.

به چنین کلماتی در فارسی «قيد حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.

قيد حالت به صورت «اسمی نکره» یا «جمله» می‌آید، و حالت مرجع خودش^۲ را که معرفه (دارای «ال» یا «علم») است بیان می‌کند.

اشْتَغَلَ مَنْصُورٌ فِي الْمَزْرَعَةِ نَشِيطًا.

مرجع حال حال (قيد حالت)

در زبان عربی بسیاری از اوقات قيد حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:

وَقَفَّ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي الْمَصْنَعِ مَبْتَسِمًا.

الْلَّاعِبُونَ الْإِيرَانِيُّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمَسَابَقَةِ مَبْتَسِمِينَ.

هَاتَانِ الْبِنْتَانِ قَامَتَا بِجَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتَرْنِتِ مَبْتَسِمَتَيْنِ.

کهاختبر نفسک (۱): عین «أحوال» في الجمل التالیة.

۱- وَصَلَ الْمَسَافِرَانِ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَرَكِبَا الطَّائِرَةَ.

مسافران با تاخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند. / مُتَأَخِّرِينَ

۲- تَجْتَهَدُ الطَّالِبَةُ فِي أَدَاءِ وَاجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَتُسَاعِدُ أُمَّهَا.

دانش‌آموزان در انجام تکالیف خود با خشنودی تلاش می‌کنند و به مادرشان کمک می‌کنند. / رَاضِيَةً

۳- يَشْجَعُ الْمُتَفَرِّجُونَ فَرِيقَهُمُ الْفَائِزَ فَرِحِينَ الْيَوْمَ.

امروز تماشاچیان تیم برنده خود را با شادی تشویق می‌کنند. / فَرِحِينَ

^۲ تشخیص مرجع قيد حالت و مطابقت قيد حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست. (تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست).

٤- اَلطَّالِبَاتِ تَقْرَانِ دُرُوسَهُمَا مُجَدَّتَيْنِ.

دانش‌آموزان درس‌هایشان را با تلاش می‌خوانند. / مُجَدَّتَيْنِ

گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می‌آید؛ مثال: در جمله الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

الف. رَأَيْتُ الْفَلَّاحَ وَ هُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ. ب. أَشَاهَدُ قَاسِمًا وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.

کشاورز را دیدم، در حالی که محصول را جمع می‌کرد. قاسم را می‌بینم، در حالی که میان دو درخت نشسته است.

کتاب اختیر نفسک (۲): تَرْجِمِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ «الْحَالَ».

١- ﴿... وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾ النساء: ٢٨

ترجمه: و انسان ضعیف و ناتوان آفریده شد... . الْحَال: ضَعِيفًا

٢- ﴿... وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾ آل عمران: ١٣٩

ترجمه: و سستی نکنید و ناراحت نباشید حال آنکه شما برترید. الْحَال: أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ

٣- ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ﴾ البقرة: ٢١٣

ترجمه: مردم امتی واحد بودند پس خداوند پیامبران را بشارت دهنده فرستاد. الْحَال: مُبَشِّرِينَ

٤- ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً﴾ الفجر: ٢٧ و ٢٨

ترجمه: ای نفس آرام، به سوی پروردگارت خشنود و راضی بازگرد. الْحَال: رَاضِيَةً، مَرْضِيَةً

٥- ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ المائدة: ٥٥

ترجمه: تنها سرپرست شما خداوند و پیامبرش و مؤمنانی که (کسانی که ایمان آوردند) نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند حال آنکه در رکوع هستند. الْحَال: هُمْ رَاكِعُونَ

٢- يُؤْتُونَ: می‌دهند (آتی)

١- لَا تَهِنُوا: سست نشوید (وهن)

● التمرین الأول:

أ. عین نوع الکلمات الّتی تحتها خطّ. (نوع الکلمات: اسم فاعل و اسم مفعول و اسم مکان و اسم مبالغه^۱ و فعل ماض و فعل مضارع و مصدر و حرف جر و) ...

«السید مسلمی» مزارع. هو یسکن فی قریة بطرود بمحافظة مازندران. إنه رجلٌ صادقٌ و صبارٌ و محترمٌ. فی یومٍ من الأيام شاهد جماعة من المسافرين واقفین امام مسجد القرية. فذهب و سألهم عن سبب وقوفهم، فقالوا: إن سيارتنا معطلة.

«آقای مسلمی» کشاورز است. او در روستای بطرود از استان مازندران سکونت دارد. او مردی راستگو و بسیار شکبا و مرد احترام است. در روزی از روزها جمعی از مسافران را روبروی مسجد روستا ایستاده دید. پس رفت و از آنها درباره علت ایستادنشان پرسید. پس گفتند: خودرویمان خراب شده است.

مزارع: اسم فاعل / یسکن: فعل مضارع / صادق: اسم فاعل / صبار: اسم مبالغه / محترم: اسم مفعول / المسافرين: اسم فاعل / واقفین: اسم فاعل / مسجد: اسم مکان / معطلة: اسم مفعول
فاتصل السید مسلمی بصدیقہ مصلح السیارات؛ لکی یصلح سيارتہم؛ و جاء صدیقہ و جر سيارتہم بالجراة و أخذها إلی موقف تصليح السیارات.

پس آقای مسلمی با دوستش تعمیرکار خودرو تماس گرفت؛ تا خودروی آنها را تعمیر کند؛ و دوستش آمد و خودرویشان را با تراکتور کشید و آن را به تعمیرگاه خودرو برد.

مصلح: اسم فاعل / السیارات: اسم مبالغه / الجراة: اسم مبالغه / موقف: اسم مکان / تصليح: مصدر

ب. ما مهنة صديق السيد مسلمي؟ مهنته مصلح السیارات.

ج. كم جاراً و مجروراً فی النص؟ فی النص عشرة حروف جار و مجرورات

۱- فی قریة / ۲- بطرود / ۳- بمحافظة / ۴- فی یوم / ۵- من الأيام / ۶- من المسافرين / ۷- عن سبب / ۸- بصدیقہ / ۹- بالجراة / ۱۰- إلی موقف

د. أين يعيش السيد مسلمي؟ هو يعيش فی قریة بطرود بمحافظة مازندران.

ه. اكتب مفرد هذه الكلمات.

سادة: سيد	قریة: قریة	رجال: رجال	أیام: یوم	سیارات: سیارة
مصلحون: مصلح	أصدقاء: صديق	مواقف: موقف	جرات: جراة	جماعات: جماعة

المعطل: خراب شده الجراة: تراکتور الموقف: گاراژ موقف تصليح السیارات: تعمیرگاه خودرو
۱- اسم مبالغه بر وزن «فعل» و «فعلالة» است و سه شکل دارد:

■ بر بسیاری صفت یا انجام دادن کار دلالت دارد؛ مانند: صبار (بسیار بردبار) و علامة (بسیار دانا).

■ بر اسم شغل دلالت دارد؛ مانند: حباب (نانوا) و حداد (آهنگر)

■ بر اسم ابزار، وسیله یا دستگاه دلالت می‌کند؛ مانند: جوال: تلفن همراه، نظارة: عینک

● التَّمْرِينُ الثَّانِي: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ، مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ. بِرَكِّدْ

- ١- الْأَصْدِقَاءُ الْأَحِبَّاءُ الْأَقْرَبَاءُ الْأَرْبَعَاءُ
 الْأَصْدِقَاءُ (دوستان)، الْأَحِبَّاءُ (دوستان)، الْأَقْرَبَاءُ (نزدیکان) / الْأَرْبَعَاءُ (چهارشنبه)
- ٢- الْأَطِينُ الْأَمْلَفُ الْأَتْرَابُ الْحَجَرُ
 الْأَطِينُ (گل)، الْأَتْرَابُ (خاک)، الْحَجَرُ (سنگ) / الْأَمْلَفُ (پرونده)
- ٣- الْأَعْيُنُ الْأَكْتَفُ الْأَفَاسُ الْأَسْنَانُ
 الْأَعْيُنُ (چشم‌ها)، الْأَكْتَفُ (شانه‌ها)، الْأَسْنَانُ (دندان‌ها) / الْأَفَاسُ (تبر)
- ٤- الْأَغْرَابُ الْعُصْفُورُ الْحَمَامَةُ الْأَمَائِدَةُ
 الْأَغْرَابُ (کلاغ)، الْعُصْفُورُ (گنجشک)، الْحَمَامَةُ (کبوتر)، الْأَمَائِدَةُ (سفره طعام)
- ٥- الْعَظْمُ اللَّحْمُ الْأَعْمَامُ الْأَدَمُ
 الْعَظْمُ (استخوان)، اللَّحْمُ (گوشت)، الْأَعْمَامُ (خون) / الْأَعْمَامُ (سال)
- ٦- الْأَخْيَامُ أَمْسُ غَدًا الْيَوْمُ
 أَمْسُ (دیروز)، غَدًا (فردا)، الْيَوْمُ (امروز) / الْأَخْيَامُ (چادرها)

● التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. بِرَكِّدْ

- ١- ﴿... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً...﴾ ^{البقرة: ٢٠١}
 پروردگارا، در دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی بده. / حَسَنَةً: مفعول؛ فِي الْآخِرَةِ: مجرور به حرف جر
- ٢- ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ...﴾ ^{الاسراء: ٨١}
 حق آمد و باطل نابود شد. / الْحَقُّ: فاعل؛ الْبَاطِلُ: فاعل
- ٣- ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ ^{البقرة: ٤٣}
 از بردباری و نماز یاری بجویند. / الصَّبْرُ: مجرور به حرف جر
- ٤- ﴿فَأَنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ ^{المائدة: ٥٦}
 بی گمان حزب خدا چیره شدگان‌اند. / اللَّهُ: مضاف الیه
- ٥- ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ ^{آل عمران: ٨٥}
 هر کسی چشنده مرگ است. / كُلُّ: مبتدا؛ ذَائِقَةُ: خبر

● التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: اُكْتُبِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ الدَّرْسِ. بِرَكِّدْ

- ١- اِبْنِي الصَّغِيرِ. (پسر کوچکم) بَنِي: پسرکم
- ٢- بِنْتِي الصَّغِيرَةُ. (دختر کوچکم) بَنِيَّتِي: دخترکم
- ٣- أَعْلَى الْجَبَلِ وَرَأْسَهُ. بالاترین [قسمت] کوه و سر آن الْقِمَّةُ: قله
- ٤- مَكَانٌ وَقُوفِ السَّيَّارَاتِ وَالْحَافِلَاتِ. جای ایستادن ماشین‌ها و اتوبوس‌ها الْمَوْقِفُ: ایستگاه

- 5- سَيَّارَةٌ نَسْتَعْمِدُهَا لِلْعَمَلِ فِي الْمَرْعَةِ. خودرویی که آن را برای کار در مزرعه به کار می‌بریم. الْجَرَّارَةُ: تراکتور
6- صِفَةُ لِيْجَاهِ أَوْ آلَةٍ أَوْ أَدَاةٍ بِحَاجَةٍ إِلَى التَّصْلِيْحِ. الْمَعَطَّلُ: خراب شده

● التَّمْرِيْنُ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ. بِرِغْدٍ

۱- كَتَبَ: نَوْشْت	
قَدْ كَتَبَ التَّمْرِيْنُ: تَمْرِيْنٌ نَوْشْتُهُ شَد.	لَمْ لَا تَكْتَبِيْنَ دَرْسَكَ؟ چَرَا دَرْسْت رَا نَمِيْ نَوْسِيْ؟
لَمْ تَكْتَبِيْ شَيْئًا: چِيْزِي رَا نَنَوْشْتِي.	لَا يَكْتَبُ عَلَيَّ الشَّجَرُ: رُوِي دَرْخْت نَبَايْدُ بَنُوْبِسْد.
۲- تَكَاتَبَ: نَامُهُ نِگَارِي كَرْد	
أَلْصَدِيْقَانِ تَكَاتَبَا: دُو دَوْسْت بَا يَكْدِيْگَر نَامُهُ نِگَارِي كَرْدَنْد.	رَجَاءُ، تَكَاتَبَا: لَطْفًا بَا يَكْدِيْگَر نَامُهُ نِگَارِي كَنْيْد.
تَكَاتَبَ الزَّمِيْلَانِ: دُو هَمْكَلَسِي بَا يَكْدِيْگَر نَامُهُ نِگَارِي كَرْدَنْد.	أَنْتُمَا تَكَاتَبْتُمَا: شَمَا بَا يَكْدِيْگَر نَامُهُ نِگَارِي كَرْدِيْد.
۳- مَنَعَ: بَا زِدَاشْت، مَنَعُ كَرْد	
مَنْعْتُ عَنِ الْمَوَادِّ السَّكْرِيَّةِ: اَز مَوَادِّ قَنْدِي مَنَعُ شَدْم.	لَا مَنَعْنَا عَنِ الْخُرُوجِ: مَا رَا اَز بِيْرُوْن رَفْتَنْ بَا زِدَاشْت.
أَمْنَعُوا حَمَلَ الْجَوَالِ: حَمَلُ تَلْفَنْ هَمْرَا رَا مَنَعُ كَرْد.	شَاهَدْنَا مَانِعًا بِالطَّرِيْقِ: بَا زِدَا رَنْدَه اَز رَا ه رَا دِيْدِيْم.
۴- أَمْتَنَعَ: خُوْد دَارِي كَرْد	
كَانَ الْحَارِسُ قَدْ أَمْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نِگَهْبَانُ اَز خَوَابِ خُوْد دَارِي كَرْدَه بُوْد.	لَا مَتَمْتَعُوا عَنِ الْأَكْلِ: اَز خُوْرْدَنْ خُوْد دَارِي نَكَنْيْد.
لَنْ مَتَمْتَعَ عَنِ الْخُرُوجِ: اَز بِيْرُوْن رَفْتَنْ خُوْد دَارِي نَخَوَاهِيْم كَرْد.	لَيْتِنَا أَمْتَنَعْنَا عَنْهُ! كَاش اَز اَنْ خُوْد دَارِي كَرْدَه بُوْدِيْم.
۵- عَمَلٌ: كَار كَرْد، عَمَلُ كَرْد	
لَمْ مَا عَمَلْتُمْ بَوَاجِبَاتِكُمْ؟ چَرَا بَه تَكَا لِيْفْتَانِ عَمَلُ نَكْرِيْدِيْد؟	أَمْ تَعْمَلُوْنَ فِي الْمَصْنَعِ؟ آيَا دَر كَارْخَانَه كَار مِي كَنْيْد؟
أَلْعَمَالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ: كَارْگَرَانُ مَشْغُوْلُ كَارَنْد.	أَلْمَعْمَلُ مَعْطَّلٌ الْيَوْمَ: اَمْرُوْز كَارْگَاهُ تَعْطِيْلُ شَدَه اَسْت.
۶- عَامِلٌ: رَفْتَار كَرْد	
إِلَهِي، عَامِلْنَا بِقُضْلِكَ: خُدَايَا بَه دِيْدَه بَخْشْشِ خُوْدْت بَا مَا رَفْتَار كَنْ.	إِلَهِي، لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ: خُدَايَا، بَا دَا دِگَرِيَاتُ بَا مَا رَفْتَار كَنْ.
كَانُوا يُعَامِلُونَنَا جَيِّدًا: بَه خُوْبِي بَا مَا رَفْتَار مِي كَرْدَنْد.	مُعَامِلْنَا جَيِّدًا الْمُعَامِلَةَ مَعْنَا: مَعْلَمُ مَا، بَا مَا خُوْش رَفْتَار اَسْت.
۷- ذَكَرَ: يَاد كَرْد	
قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ: مُؤْمِنٌ اَز پُرُوْر دِگَارْشُ يَاد كَرْدَه اَسْت.	قَدْ يَذْكُرُ الْأُسْتَاذُ تَلَامِيْدَهُ الْقَدَمَاءَ: گَاهِي اَسْتَاذُ اَز شَاگَرْدَانِ قَدِيْمِي اَش يَاد مِي كَنْد.
ذُكِرَتْ بِالْخَيْرِ: بَه نِيْكَي يَاد كَرْدِي.	لَيْتَ أَحْبَبْتِي يَذْكُرُونِي! كَاش دَوْسْتَانَمُ اَز مَنْ يَاد كَنْدَنْد.
۸- تَذَكَّرَ: بَه يَاد آوَرْد	
جَدِّي وَ جَدَّتِي تَذَكَّرَانِي: پَدْر بَزْرُگُ وَ مَادْر بَزْرُگُمُ رَا بَه يَاد آوَرْدَنْد.	رَجَاءُ، تَذَكَّرَا زُمَّلَانَا: لَطْفًا، هَمْكَلَسِي هَايْمَانُ رَا بَه يَاد آوَرِيْد.
لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيْلِي: هَمْكَلَسِي مَنْ، تُو رَا بَه يَاد نَمِي آوَرْم.	سَيَنْتَذَكَّرُنَا الْمُدْرِسُ: مَعْلَمُ مَا رَا بَه يَاد خَوَاهْدُ آوَرْد.

نکته: لَمْ لَا تَكْتَبِيْنَ دَرْسَكَ؟ چَرَا دَرْسْت رَا نَمِيْ نَوْسِيْ؟ / لَمْ تَكْتَبِيْ دَرْسَكَ؟ دَرْسْت رَا نَنَوْشْتِي.

لَمْ: بَرَايِ چِه، چَرَا + فَعْلٌ بَدُوْنِ تَغْيِيْرِ / لَمْ + فَعْلٌ مَضَارِعِي كِه آخِرْشُ تَغْيِيْرِ كَرْدَه؛ بَطُوْر مِثَالِ تَكْتَبِيْ: نُوْنِ آخِرِ آ
حذف شده است. لَمْ + مَضَارِعُ = مَاضِيْ مَنْفِيْ / لَمْ تَكْتَبِيْ = نَنَوْشْتِي

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا. بِرِجْدٍ

سَمَكَةُ السَّهْمِ^١

سَمَكَةُ السَّهْمِ مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ فِي الصَّيْدِ. إِنَّهَا تُطْلَقُ^٢ قَطْرَاتِ الْمَاءِ مُتتَالِيَةً^٣ مِنْ فَمِهَا إِلَى الْهَوَاءِ بِقُوَّةٍ تُشْبِهُ إِطْلَاقَ السَّهْمِ وَ تُطْلَقُ هَذَا السَّهْمُ الْمَائِيَّ فِي اتِّجَاهِ الْحَشْرَاتِ فَوْقَ الْمَاءِ، وَ عِنْدَمَا تَسْقُطُ الْحَشْرَةُ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ تَبْلَعُهَا حَيَّةً. هُوَاةٌ^٤ أَسْمَاكِ الزَّيْنَةِ مَعْجِبُونَ بِهَذِهِ السَّمَكَةِ، وَلَكِنَّ تَغْذِيَّتَهَا صَعْبَةٌ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهَا تُحِبُّ أَنْ تَأْكُلَ الْفَرَائِسَ^٥ الْحَيَّةَ.

ماهی تیرانداز



ماهی تیرانداز از شگفت‌انگیزترین ماهی‌ها در شکار است. آن با نیرویی شبیه پرتاب تیر قطره‌های آب را پی در پی از دهانش بطرف هوا رها می‌کند. و این تیر آبی در جهت حشرات بالای آب رها می‌شود. و وقتی حشره بر سطح آب می‌افتد، آن را زنده می‌بلعد.

علاقه‌مندان ماهی‌های زیبا از این ماهی به شگفت می‌آیند، ولی غذا دادن آن (آن ماهی‌ها) بر آنها (آن علاقه‌مندان) سخت است؛ زیرا آن (ماهیان) دوست دارد شکارهای زنده را بخورد.

سَمَكَةُ: مبتدا / مُتتَالِيَةً: حال / الْهَوَاءُ: مجرور به حرف جرّ / الْحَشْرَةُ: فاعل / الْمَاءُ: مضاف الیه / حَيَّةً: حال / هُوَاةٌ: مبتدا / مَعْجِبُونَ: خبر / الْفَرَائِسَ: مفعول / الْحَيَّةُ: صفت

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ تُدَافِعُ عَنْ صِغَارِهَا وَ هِيَ تَسِيرُ مَعَهَا. إِنَّهَا تَعِيشُ فِي شَمَالِ إِفْرِيقِيَا. وَ هَذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلَعُ صِغَارَهَا عِنْدَ الْخَطَرِ؛ ثُمَّ تُخْرِجُهَا بَعْدَ زَوَالِهِ.



ماهی تیلاپیا

ماهی تیلاپیا از ناشناخته‌ترین ماهی‌هاست؛ از بچه‌هایش دفاع می‌کند در حالی که همراهشان

حرکت می‌کند. آن در شمال آفریقا زندگی می‌کند. و این ماهی بچه‌هایش را هنگام خطر می‌بلعد؛ سپس آنها را بعد از برطرف شدنش (برطرف شدن خطر) بیرون می‌آورد.

صِغَارٍ: مجرور به حرف جرّ / هِيَ تَسِيرُ مَعَهَا: حال / صِغَارًا: مفعول

-
- ١- سَمَكَةُ السَّهْمِ: ماهی تیرانداز ٢- أُطْلِقَ: رها کرد ٣- الْمَتتَالِيَةُ: پی در پی ٤- أَلْقَمَ: دهان
٥- بَلَعُ: بلعید ٦- الْهَوَاةُ: علاقه‌مندان «مفرد: آله‌اوی» ٧- الْفَرَائِسَ: شکارها «مفرد: الْفَرِيْسَةُ»

((الْعِلْمُ صَيْدٌ وَ الْكِتَابَةُ قَيْدٌ)) فَ ((قَيْدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ)) رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ

دانش شکار است و نوشتن بند؛ دانش را با نوشتن به بند آورید.

﴿الْكَتُبُ طَعَامُ الْفِكْرِ﴾

(عَنْ كِتَابِ «أَنَا» لِعَبَّاسِ مَحْمُودِ الْعَقَّادِ، بِتَصْرِيفِ)

کتاب‌ها غذای اندیشه

(از کتاب «من» از عباس محمود عقاد، با دخل و تصرف

إِنَّ الْكُتُبَ طَعَامُ الْفِكْرِ، وَ لِكُلِّ فِكْرٍ طَعَامٌ، كَمَا تَوْجَدُ أَطْعَمَهُ لِكُلِّ جِسْمٍ.

قطعا کتاب‌ها، غذای اندیشه‌اند و هر اندیشه‌ای غذایی دارد، همانطور که برای هر جسمی غذاهایی یافت می‌شود.

وَ مِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيُّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِباً لِنَفْسِهِ،

و از مزیت‌های بدن نیرومند اینست که غذایی مناسب برای خودش جذب می‌کند.

وَ كَذَلِكَ الْإِنْسَانُ الْعَاقِلُ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِدَ غِذَاءً فِكْرِيًّا فِي كُلِّ مَوْضِعٍ،

و همینطور انسان خردمند می‌تواند غذای فکری هر موضوعی را بیابد.

وَ إِنَّ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ كَالْتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ، كِلَاهُمَا لَا يَكُونُ إِلَّا لِطِفْلِ أَوْ مَرِيضٍ.

و قطعاً محدود کردن انتخاب کتاب‌ها مانند محدود کردن انتخاب غذاست، هر دوی آنها فقط برای کودک یا بیمار می‌باشد.

فَاقْرَأْ مَا تُحِبُّ مِنَ الْكُتُبِ إِذَا كَانَ لَكَ فِكْرٌ قَادِرٌ، تَسْتَطِيعُ بِهِ أَنْ تَفْهَمَ مَا تَقْرَأُ؛

اگر اندیشه‌ای توانمند داری پس هر آنچه را از کتاب‌ها دوست داری بخوان، تو می‌توانی به وسیله آن هر آنچه می‌خوانی بفهمی؛

فَالْتَّجَارِبُ لَا تُغْنِينَا عَنِ الْكُتُبِ، لِأَنَّ الْكُتُبَ تَجَارِبُ الْأَمَمِ عَلَى مَرِّ آلَافِ السِّنِينَ، وَ لَا يُمْكِنُ أَنْ تَبْلُغَ تَجْرِبَةُ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ أَكْثَرَ مِنْ عَشْرَاتِ السِّنِينَ.

تجربه‌ها ما را از کتاب‌ها بی‌نیاز نمی‌کنند، زیرا کتاب‌ها تجربه‌های امت‌ها در گذر هزاران سال است، و ممکن نیست که تجربه یک فرد به بیشتر از ده‌ها سال برسد.

وَ لَا أَظُنُّ أَنَّ هُنَاكَ كُتُباً مُكْرَّرَةً، لِأَنِّي أَعْتَقِدُ أَنَّ الْفِكْرَةَ الْوَاحِدَةَ إِذَا طَرَحَهَا أَلْفُ كَاتِبٍ، أَصْبَحَتْ أَلْفَ فِكْرَةٍ.

و گمان نمی‌کنم که کتاب‌های تکراری وجود داشته باشد، زیرا من معتقدم که یک اندیشه (ایده) را وقتی هزار نویسنده مطرح کنند، هزار اندیشه (ایده) می‌شود.

وَ لِهَذَا أُرِيدُ أَنْ أَقْرَأَ فِي الْمَوْضُوعِ الْوَاحِدِ آرَاءَ عِدَّةٍ كُتُبٍ،

و برای همین می‌خواهم که نظرات تعدادی از نویسندگان را در یک موضوع بخوانم.

لأنَّ هَذَا الْعَمَلَ أَمْتَعٌ وَ أَنْفَعُ مِنْ قِرَاءَةِ الْمَوْضوعاتِ الْمُتَعَدِّدَةِ، فَمَثَلًا أَقْرَأُ فِي حَيَاةِ «نَابِلْيُون» آراءَ ثَلَاثِينَ كَاتِبًا،
 زیرا این کار از خواندن موضوعات گوناگون لذتبخشتر و سودمندتر نیست، بطور مثال در زندگی ناپلئون نظریات سی نویسنده را می‌خوانم.

وَ أَنَا وَائِقٌ أَنَّ كُلَّ كَاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نَابِلْيُونِ بِأوصافٍ لَا تُشْبِهُهُ أَوْصَافُ الْكُتَّابِ الْآخَرِينَ.
 و من مطمئنم که هر نویسنده‌ای ناپلئون را به صفت‌هایی وصف کرده که به صفت‌های نویسندگان دیگر شباهت ندارد.

قَرَّبَ كِتَابِ يَجْتَهِدُ الْقَارِئُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ بِفائدةٍ، وَ رَبُّ كِتَابٍ يَتَصَفَّحُهُ قَارِئُهُ؛ فَيَوْتِرُ فِي نَفْسِهِ تَأثيراً عَميقاً يَظْهَرُ فِي آرائِهِ. پس چه بسا کتابی که خواننده در خواندن آن تلاش می‌کند، سپس بهره‌ای از آن نمی‌برد، و چه بسا کتابی را خواننده‌اش ورق می‌زند؛ پس در خودش تاثیر عمیقی می‌گذارد که در نظراتش آشکار می‌شود.

أَمَّا الْكِتَابُ الْمُفِيدُ فَهُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قَوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَ الْعَمَلِ، فَإِذَا وَجَدْتَ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ، كَانَ جَدِيرًا بِالْعِنَايَةِ وَ التَّقْدِيرِ. ولی کتاب مفید آنی هست که شناختت را در زندگی و توانت را در فهم و کار افزایش می‌دهد(دهد)، پس اگر آن را در کتابی یافتی آن شایان توجه و قدردانی (تعریف) است.

الْعَقَادُ أَدِيبٌ وَ صَحْفِيٌّ وَ مُفَكِّرٌ وَ شَاعِرٌ مِصْرِيٌّ؛ أُمُّهُ مِنْ أَصْلِ كُرْدِيٍّ.
 عقاد نویسنده و روزنامه‌نگار و اندیشمند و شاعری مصری است؛ مادرش از نژاد کرد است.

فَكَانَ الْعَقَادُ لَا يَرَى الْجَمَالَ إِلَّا الْحُرِّيَّةَ؛ وَ لِهَذَا لِأَنْشَاهِدُ فِي حَيَاتِهِ إِلَّا النِّشَاطَ^٣ عَلَى رَعْمِ ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ فِي الْحَيَاةِ.
 عقاد زیبایی را فقط آزادی می‌دید؛ و برای همین در زندگی‌اش جز فعالیت نمی‌بینیم با وجود شرایط سخت و دشواری در زندگی.^٤

يُقَالُ إِنَّهُ قَرَأَ آلاَفَ الْكُتُبِ. وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَّابِ فِي مِصْرَ. فَقَدْ أَضَافَ^٥ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ^٦ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ فِي الْمَجَالَاتِ الْمُخْتَلَفَةِ.
 گفته می‌شود که او هزاران کتاب خوانده است. و او از مهم‌ترین نویسندگان مصر است. پس به کتابخانه عربی بیش از صد کتاب در زمینه‌های مختلف افزود.

مَا دَرَسَ الْعَقَادُ إِلَّا فِي الْمَرَحَلَةِ الْإِبْتِدَائِيَّةِ، لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةِ ثَانَوِيَّةٍ^٧ فِي مَحَافِظَةِ أَسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَ نَشَأَ فِيهَا.
 عقاد فقط در مرحله ابتدایی درس خواند، بخاطر عدم وجود مدرسه متوسطه در استان اسوان که در آن متولد شد و پرورش یافت. (بخاطر اینکه هیچ مدرسه متوسطه‌ای در استان اسوان جایی که در آن متولد شد و رشد کرد، وجود نداشت).

^٣ نشاط: فعالیت، کار، چابکی، زنده دلی، نشاط، جنبش، کوشش، تقلا یا کشمکش کردن

^٤ این عبارت چابک‌ترین می‌شد بهتر بود؛ لم يتوقف إنتاجه الأدبي بالرغم من الظروف القاسية التي مر بها

^٥ وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَّابِ فِي مِصْرَ فَقَدْ أَضَافَ إِلَى (نسبت داد، پناه داد) الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ ← وَ هُوَ أَحَدُ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَّابِ فِي مِصْرَ فَقَدْ أَضَافَ (افزود به) الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ

^٦ الْمَكْتَبَةُ الْعَرَبِيَّةُ: مَجْمُوعُ الْكُتُبِ وَ الْمُؤَلَّفَاتِ الَّتِي تُكُونُ التَّرَاثَ الْعَرَبِيَّ.

^٧ اقتصرت دراسته على المرحلة الابتدائية فقط؛ لعدم توافر المدارس الحديثة في محافظة أسوان، حيث ولد ونشأ هناك.

وَمَا اسْتَطَاعَتْ أُسْرَتُهُ أَنْ تُرْسِلَهُ إِلَى الْقَاهِرَةِ لِتَكْمِيلِ الدِّرَاسَةِ.
و خانواده‌اش نتوانستند که او را برای تکمیل تحصیلاتش به قاهره بفرستند.

فَمَا اعْتَمَدَ الْعُقَادُ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ. فَقَدْ تَعَلَّمَ الْأَنْدُلُوسِيَّ مِنَ السَّيَّاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لِمِزَاجَةِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.
پس عقاد فقط به خودش تکیه کرد. (فقط اعتماد به نفس داشت) پس از گردشگرانی که برای دیدن آثار تاریخی به مصر می‌آمدند، انگلیسی یاد گرفت.

المعجم برگرد

أَضَافَ: افزود (مضارع: يُضِيفُ / مصدر: إضافة) أَعْنَى: بی‌نیاز (مضارع: يُغْنِي / مصدر: إغناء) أَغْنَاهُ عَنْهُ: او را از آن بی‌نیاز کرد. الْأَمْتَعُ: لذت‌بخش‌تر الْتَحَدِيدُ: محدود کردن (ماضی: حَدَدَ / مضارع: يُحَدِّدُ)	تَصَفَّحَ: ورق زد، سریع مطالعه کرد الْتَانُوِيَّةُ: دبیرستان الْجَدِيرُ: شایان الْصَّحْفِي: روزنامه‌نگار الظُّرُوفُ: شرایط «مفرد: الظَّرْفُ» الْقَاسِي: سخت و دشوار الْكُتَّابُ: نویسندگان «مفرد: الْكَاتِبُ»	الْمَجَالَاتُ: زمینه‌ها «مفرد: الْمَجَالُ» الْمُفَكِّرُ: اندیشمند نَشَأَ: پرورش یافت الْوَاتِقُ: مطمئن هُنَاكَ: وجود دارد، آنجا يُقَالُ: گفته می‌شود «مجهول يَقُولُ»
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

حَوَّلَ النُّصَّ برگرد

- کھ ا. عَيْنَ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَأُ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ x
۱. رَبُّ كِتَابٍ تَجْتَهِدُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا تَحْصُلُ عَلَى فَائِدَةٍ مِنْهُ.
چه بسا کتابی که در خواندن آن تلاش می‌کنی، بعد فایده‌ای از آن به دست نمی‌آوری. ✓
۲. الْكُتُبُ تَجَارِبُ آلَافِ الْعُلَمَاءِ عَلَى مَرِّ السِّنِينَ.
کتاب‌ها تجربه‌های هزاران دانشمند در گذر سال‌هاست. ✓
۳. تَحْدِيدُ قِرَاءَةِ الْكُتُبِ نَافِعٌ فِي رَأْيِ الْكَاتِبِ.
از نظر نویسنده، محدود کردن خواندن کتاب‌ها مفید است. ✓
۴. يَعْتَقِدُ الْعُقَادُ أَنَّ الْجَمَالَ جَمَالُ الْحُرِّيَّةِ.
عقاد اعتقاد دارد که زیبایی، زیبایی آزادی است. ✓
۵. لَا إِشْكَالَ فِي تَحْدِيدِ قِرَاءَةِ الْكُتُبِ.
هیچ اشکالی در محدود کردن خواندن کتاب‌ها نیست. ✓
۶. لَا طَعَامَ لِفِكْرِ الْإِنْسَانِ.
اندیشه انسان هیچ غذایی ندارد. (هیچ غذایی برای اندیشه انسان نیست). x

کھ ب. اُجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- لماذا لم يواصل العقاد دراسته في المدرسة الثانوية؟ چرا عقاد تحصیلات خود را در مدرسه متوسطه ادامه نداد؟
لم يواصل العقاد دراسته لعدم وجود مدرسة ثانوية في محافظة أسوان التي ولد ونشأ فيها.

۲- بأي شيء شبه العقاد التحديد في اختيار الكتب؟ عقاد محدود کردن انتخاب کتابها را به چه چیزی شبیه کرده است؟
شبه العقاد التحديد في اختيار الكتب بالتحديد في اختيار الطعام.

۳- كم كتاباً أضاف العقاد إلى المكتبة العربية؟ عقاد چند کتاب به کتابخانه عربی افزود؟
فقد أضاف إلى المكتبة العربية أكثر من مئة كتاب في المجالات المختلفة.

۴- ممن تعلم العقاد اللغة الإنجليزية؟ عقاد زبان انگلیسی را از چه کسی یاد گرفت؟
فقد تعلم الإنجليزية من السياح الذين كانوا يأتون إلى مصر لزيارة الآثار التاريخية.

۵- ما هو مقياس الكتب المفيدة؟ معيار و سنجش کتابهای مفید چیست؟
الكتاب المفيد فهو الذي يزيد معرفتك في الحياة و قوتك على الفهم و العمل.

۶- ما هي مزايا الجسم القوي؟ برتری و امتیازهای بدن نیرومند چیست؟
من مزايا الجسم القوي أنه يجذب غذاء مناسباً لنفسه.

سایت کنکور
Konkur.in

^۱ وَ هُوَ مِنْ أَهْمِ الْكُتَابِ فِي مِصْرَ فَقَدْ أُضِفَ إِلَى (نسبت داد، پناه داد) الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ ← وَ هُوَ أَحَدُ مِنْ أَهْمِ الْكُتَابِ فِي مِصْرَ فَقَدْ أُضِفَ إِلَى (افزود به) الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ

أسلوبُ الاستثناء

به این جمله دقت کنید.

«حَضَرَ الزَّمْلَاءَ فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ إِلَّا حَامِداً» هم‌شاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.

■ کلمه «حامداً» در جمله بالا مُسْتَثْنَى، «الزَّمْلَاءَ» مُسْتَثْنَى مِنْهُ و «إِلَّا» ادات استثناء نامیده می‌شوند.

■ مستثنی یعنی «جدا شده از حکم ماقبل».

حاضر	الزَّمْلَاءَ	فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ	إِلَّا	حامداً
	مستثنی منه		ادات استثناء	مستثنی
الزَّمْلَاءَ	حَضَرُوا	فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ	إِلَّا	حامداً
مستثنی منه			ادات استثناء	مستثنی

مثال دیگر: كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ.

مستثنی منه ادات استثناء مستثنی

كَمَا اخْتَبَرَ نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمَ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيْنِ الْمُسْتَثْنَى وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.

۱- ﴿... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾ الْقَصَصُ: ۸۱

جز ذات او همه چیز نابودشونده است. (فولادوند)

الْمُسْتَثْنَى: وَجْهَهُ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ شَيْءٍ

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ ص: ۷۳ و ۷۴

پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند * مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (فولادوند)

الْمُسْتَثْنَى: إِبْلِيسَ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: الْمَلَائِكَةُ

۳- كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: عَيْنُ سَهْرَتٍ^۱ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنُ غُضَّتٍ^۲ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَ عَيْنُ

فَاضَتْ^۳ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

در روز رستاخیز، همه دیدگان جز سه دیده، گریان است: دیده‌ای که در راه خدا (بیدار مانده) ناخوابی کشیده،

دیده‌ای که از محرمات الهی بر هم نهاده شده، و دیده‌ای که از بیم و پروای خدا لبریز شده است.

الْمُسْتَثْنَى: ثَلَاثَ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ عَيْنٍ

۲. مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند «الزَّمْلَاءَ حَضَرُوا فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ إِلَّا حَامِداً» مستثنی منه «واو» در «حَضَرُوا»

نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الزَّمْلَاءَ» مستثنی منه است.

۴- كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ^٦ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ^٧ بِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
گنجایش هر ظرفی با آنچه در آن نهند، تنگ می‌شود، جز ظرف دانش که با آن [تحصیل علم] فراخ می‌شود.
الْمُسْتَثْنَى: وَعَاءٌ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ وَعَاءٍ

۵- كُلُّ شَيْءٍ يَرُخِّصُ^٨ إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبَ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ غَلَا^٩. مَثَلٌ عَرَبِيٌّ
هر چیزی ارزان می‌شود هرگاه زیاد شود جز ادب؛ زیرا آن هرگاه زیاد شود گران می‌شود.
الْمُسْتَثْنَى: الْأَدَبَ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ شَيْءٍ

۶- يَغْفِرُ اللَّهُ الذُّنُوبَ إِلَّا الشَّرْكَ بِاللَّهِ.
خداوند گناهان را به جز شرک به خدا می‌آمرزد.
الْمُسْتَثْنَى: الشَّرْكَ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: الذُّنُوبَ

۱. سَهَرَ - بیدار ماند ۲. غَضَّ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد ۳. فَاضَ: لبریز شد ۴. الْأَخْشِيَّةُ: پروا ۵. الْوِعَاءُ: ظرف «جمع: الْأَوْعِيَّة»
۶. ضَاقَ: تنگ شد ۷. اتَّسَعَ: فراخ شد ≠ ضَاقَ ۸. رُخِّصَ: ارزان شد ۹. غَلَا: گران شد ≠ رُخِّصَ

أسلوب الحصر^{١٠}

حصر با إلا:

■ «إلا» در «اسلوب حصر» برای استثناء نمی‌آید؛ بلکه برای «اختصاص و حصر» است.

■ «حصر» یعنی اختصاص دادن چیزی به کسی یا موضوعی؛ مانند:

«ما فاز إلا الصادقُ یعنی «کسی جز راستگو موفق نشد.» یا «تنها راستگو موفق شد»
در این جمله موفقیت را به شخص راستگو منحصر کرده و از دروغگو سلب کرده‌ایم.

■ این اسلوب هنگامی است که پیش از إلا جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد؛ مثال:

تنها کاظم قصیده را حفظ کرد.

ما حَفِظَ الْقَصِيدَةَ إِلَّا كَاطِمٌ. ← کسی جز کاظم قصیده را حفظ نکرد.

در جمله بالا «حفظ قصیده» فقط به کاظم اختصاص دارد و فقط در او حصر شده است.

■ در اسلوب حصر می‌توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤکد ترجمه کنیم.

در کتابخانه تنها کاظم را دیدم.

ما شَاهَدْتُ فِي الْمَكْتَبَةِ إِلَّا كَاطِمًا. ← در کتابخانه کسی را جز کاظم ندیدم.

^{۱۰} در اسلوب حصر یافتن مستثنی و مستثنی منه از اهداف آموزشی و ارزشیابی نیست.

که اختیز نفسک (۲): ترجمه العبارات التالیة، ثم میز أسلوب الحصر من أسلوب الاستثناء.

- ۱- ﴿ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ... ﴾ الأنعام: ۳۲
و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ... (فولادوند) / أسلوب حصر
- ۲- ﴿ ... لَا يَبْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴾ يوسف: ۸۷
تنها گروه کافران از رحمت خدا نومید می‌شوند. / أسلوب حصر
- ۳- ﴿ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۝ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... ﴾ العنصر: ۳ و ۲
همانا انسان در زیان است* مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند... / أسلوب استثناء
- ۴- ما طالعَتُ نَيْلَةَ الْإِمْتِحَانِ كِتَابًا إِلَّا كِتَابَ الْعَرَبِيَّةِ.
شب امتحان کتابی به جز کتاب عربی مطالعه نکردم. / أسلوب استثناء
- ۵- اشْتَرَيْتُ أَنْوَاعَ الْفَاكِهَةِ إِلَّا أَنْانَاسَ.
انواع میوه را به جز آناناس خریدم. / أسلوب استثناء
- ۶- قَرَأْتُ الْكِتَابَ إِلَّا مَصَادِرَهُ.
کتاب را به جز منابعش خواندم. / أسلوب استثناء

.....
مَصَادِرُ: منابع

● **التمرین الأول: اكتب كلمة مناسبة للتوضيحات التالية من كلمات الدرس.**
 ۱- جعله غنياً لا حاجة له.

او را بی نیاز گردانید به گونه‌ای که هیچ نیازی نداشته باشد. (اغنی: بی نیاز گردانید)

۲- شخص يكتب مقالات في الصحف.
 کسی که مقالاتی در روزنامه‌ها می‌نویسد. (الکاتب: نویسنده)

۳- المرحلة الدراسية بعد الابتدائية.
 مرحله تحصیلی بعد از ابتدایی (الثانوية: متوسطه، دبیرستان)

۴- العالم الذي له أفكار عميقة و حديثة.
 دانشمندی که افکاری ژرف و مدرن دارد. (المفكر: اندیشمند)

۵- الأوضاع و الأحوال التي نراها حولنا.
 حالات و شرایطی که اطرافمان می‌بینیمش. (الظروف: شرایط)

● **التمرین الثاني: ضع في الفراغ كلمة مناسبة من الكلمات التالية. بگرد**

۱- سَعَرَ الْعَنْبِ فِي نَهَايَةِ الصَّيْفِ بِسَبَبِ وُفُورِهِ فِي السُّوقِ.
 (يَعْلُو يَرِخُّصُ يَكْثُرُ يَخْضُ)
 قیمت انگور در پایان تابستان به خاطر فراوانی‌اش در بازار ارزان می‌شود.

۲- أُعْطِيَ الْمُدِيرُ مَسْئُولِيَّةَ الْمَكْتَبَةِ لِزَمِيلِي وَ هُوَ بِهَا.
 (جَدِيرٌ شَلَّالٌ تَلْفَازٌ ظُرُوفٌ)
 مدیر مسئولیت کتابخانه را به همکلاسی‌ام داد و او شایسته آن بود.

۳- ذَهَبْنَا إِلَى الْبَسْتَانِ وَ التَّفَاحَاتِ وَ الرَّمَانَاتِ.
 (طَبَعْنَا تَصَفَّحْنَا رَكِبْنَا أَكَلْنَا)
 به باغ رفتیم و سیب‌ها و انارها را خوردیم.

۴- صَنَعْتُ جَمِيلًا مِنْ خَشَبِ شَجَرَةِ الْجَوْزِ.
 (وَعَاءٌ زُجَاجًا حَدِيدًا نُحَاسًا)
 ظرف زیبایی از چوب درخت گردو ساختم.

۵- حَارِسُ الْفُنْدُقِ كُلَّ اللَّيْلِ مَعَ زَمِيلِهِ.
 (يُخَفِّضُ يُمْرِّرُ يَقْذِفُ يَسْهَرُ)
 نگهبان هتل هر شب همراه دوستم بیدار می‌ماند.

● التمرين الثالث : املأ الجدول بكلمات مناسبة. **برگرد**

الرمز

عباءة
مأخوذ
متذكر
حمامة
تعارف
حرباء
عدوان
مقطوع
ظاهرة
أفلام
بطاقة
أقمار
تعليم
أنهار
معجون
بضاعة
سهولة
نفقات
سروال
والدة
كراسي
بهائم
أعلام
أصنام
تلميذ
إرسال
برامج
حجارة

﴿و عبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾
القرآن: ٢٣

ع	د	و	ا	ن	دشمنی	١
ح	م	ا	م	ة	کبوتر	٢
م	ت	ذ	ک	ر	به یاد آورنده	٣
ع	ب	ا	ء	ة	چادر	٤
م	أ	خ	و	ذ	گرفته شده	٥
ت	ع	ا	ر	ف	آشنایی	٦
م	ق	ط	و	ع	بریده شده	٧
ح	ر	ب	ا	ء	آفتاب پرست	٨
ظ	ا	ه	ر	ة	پدیده	٩
أ	ق	م	ا	ر	ماهها	١٠
ب	ط	ا	ق	ة	کارت، بلیت	١١
أ	ف	ل	ا	م	فیلمها	١٢
م	ع	ج	و	ن	خمیر	١٣
ب	ض	ا	ع	ة	کالا	١٤
أ	ن	ه	ا	ر	رودها	١٥
ت	ع	ل	ی	م	یاد دادن	١٦
س	ه	و	ل	ة	آسانی	١٧
أ	ص	ن	ا	م	بتها	١٨
ن	ف	ق	ا	ت	هزینهها	١٩
ک	ر	ا	س	ی	صندلیها	٢٠
و	ا	ل	د	ة	مادر	٢١
س	ل	و	ا	ر	شلوار	٢٢
ب	ه	ا	ء	م	چارپایان	٢٣
إ	ر	س	ا	ل	فرستادن	٢٤
أ	ع	ل	ا	م	پرچمها	٢٥
ح	ج	ا	ر	ة	سنگها	٢٦
ت	ل	م	ی	ذ	دانش آموز	٢٧
ب	ر	ا	م	ج	برنامهها	٢٨

﴿و عبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾
و بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می دهند. (فولادوند)

● التمرين الرابع: عَيْنِ الصَّحِيحِ فِي التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ وَ الْمَحَلِّ الإِعْرَابِيِّ لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ يُرْكَد.

{الْعَمَالُ الْمُجْتَهِدُونَ يَشْتَغَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ} {نَجَحَتِ الطَّالِبَاتُ فِي الْأَمْتِحَانِ}

١. الْعَمَالُ	أ. اسْمُ فَاعِلٍ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ، جَمْعُ تَكْسِيرٍ وَ مَفْرَدُهُ «الْعَامِلُ»	مَبْتَدَأٌ
	ب. اسْمُ مَبَالِغَةٍ، جَمْعُ مَذَكَّرٍ سَالِمٍ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ	فَاعِلٌ
٢. الْمُجْتَهِدُونَ	أ. اسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعُ مَذَكَّرٍ سَالِمٍ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ	صِفَةٌ
	ب. اسْمُ مَفْعُولٍ، مَثْنِيٌّ، مَذَكَّرٌ، نَكْرَةٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ
٣. يَشْتَغَلُونَ	أ. فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَعْلُومٌ	خَبْرٌ
	ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ	فَاعِلٌ
٤. الْمَصْنَعُ	أ. اسْمُ مَفْعُولٍ، مَفْرَدٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ	مُضَافٌ إِلَيْهِ
	ب. اسْمُ مَكَانٍ، مَفْرَدٌ، مَذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْمَصْنَعِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ)
٥. نَجَحَتِ	أ. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ	
	ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَعْلُومٌ	
٦. الطَّالِبَاتُ	أ. مَصْدَرٌ، جَمْعُ مَذَكَّرٍ سَالِمٍ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ	مَبْتَدَأٌ
	ب. اسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعُ مَوْثُوتٍ سَالِمٍ، مَعْرِفَةٌ	فَاعِلٌ
٧. الْأَمْتِحَانُ	أ. مَصْدَرٌ مِنْ بَابِ افْتِعَالٍ، مَفْرَدٌ، مَذَكَّرٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْأَمْتِحَانِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ)
	ب. اسْمُ تَفْضِيلٍ، مَفْرَدٌ، مَذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ بِالْعَلْمِيَّةِ	صِفَةٌ

١- فِعْلٌ مَاضٍ: فِعْلٌ مَاضِيٌّ

٢- مَعْرِفَةٌ بِالْعَلْمِيَّةِ: مَعْرِفَةٌ بِهِ عِلْمٌ بُوْدُن

■ به بیان ویژگی های دستوری کلمه بیرون از جمله، در زبان عربی «التحليل الصرفي» و در زبان فارسی «تجزیه» می گویند.

■ و به ذکر نقش دستوری کلمه، یعنی جایگاه آن در جمله در زبان عربی «المحل الإعرابي» و در زبان فارسی «ترکیب» می گویند.

● التمرين الخامس: يُرْكَد

أ. كَمَلِ الْقَرَاغَاتِ فِي تَرْجَمَةِ النَّصِّ التَّالِي.

هناك طائر يسمى «برناكل» يبني عشه فوق جبال مرتفعة بعيداً عن المفترسين. وعندما تكبر فراخه، يريد منها أن تقفز من عشها المرتفع. تقذف للفراخ نفسها واحداً واحداً من جبل يبلغ ارتفاعه أكثر من ألف متر. و تصطدم بالصخور عدة مرات.

يَنْتَظِرُ الْوَالِدَانِ أَسْفَلَ الْجَبَلِ وَ يَسْتَقْبِلَانِ فِرَاحَهُمَا. سَقُوطُ الْفِرَاحِ مَشْهَدٌ مُرْعَبٌ جِدًّا. وَلَكِنْ لَا فِرَارَ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ قَسَمَ مِنْ حَيَاتِهِمَا الْقَاسِيَةَ. ١- مُرْعَبٌ: ترسناک

پرنده‌ای وجود دارد که «برناک»... **نامیده می‌شود**..... [او] لانه‌اش را بر فراز کوه‌هایی بلند، دور از شکارچیان .. **می‌سازد**... و هنگامی که جوجه‌هایش ... **بزرگ می‌شوند**.... از آنها می‌خواهند از لانه بلندشان بپروند. جوجه‌ها **یکی، یکی**... خودشان را از کوهی که بلندای آن به بیش از ... **هزار**... متر می‌رسد، می‌اندازند. و چند بار با صخره‌ها **برخورد می‌کنند**.... پدر و مادر، پایین کوه چشم به راه می‌شوند و به پیشواز جوجه‌هایشان می‌روند. افتادن جوجه‌ها صحنه ای بسیار ترسناک است. ولی هیچ گریزی از آن نیست؛ زیرا بخشی از زندگی **سخت**. شان است.

ب. اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ حَظًّا.

عُشُّهُ (عَشٌّ: مفعول/ هُ: مضاف اليه) - مُرْتَفَعَةٌ (صفت) - فِرَاحُهُ (فِرَاحٌ: فاعل/ هُ: مضاف اليه) - الْفِرَاحُ (فاعل) - أَلْفٌ (مجرور به رف جر) - بِالصَّخُورِ (جار و مجرور) - الْوَالِدَانِ (فاعل) - الْجَبَلِ (مضاف اليه) - فِرَاحٌ (مفعول) - سَقُوطٌ (مبتدا) الْفِرَاحِ (مضاف اليه) مَشْهَدٌ (خبر) مُرْعَبٌ (صفت) - حَيَاةٍ (مجرور به حرف جر) - الْقَاسِيَةَ. (صفت).

ج. عَيْنُ نَوْعٍ «لَا» فِي «لَا فِرَارَ مِنْهُ.»؟ حرف نفی جنس

د. كَمْ جَارًا وَ مَجْرورًا فِي النَّصِّ؟ أَرْبَعَةٌ □ ثَمَانِيَةٌ □

عَنِ الْمُفْتَرِسِينَ - مِنْهَا - مِنْ عِشٍّ - مِنْ جَبَلٍ - مِنْ أَلْفٍ - بِالصَّخُورِ - مِنْهُ - مِنْ حَيَاةٍ

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ. **برگرد**

أَعْلَمُ مَنْ: داناتر از	أَعْلَمُ مَنْ: داناتر از	١- عِلْمٌ: دانست
سَيَعْلَمُونَ: خواهند دانست	سَيَعْلَمُونَ: خواهند دانست	
أَلَمْ يَنْتَقِلْ: جا به جا شونده	لَا يَنْتَقِلُ: جا به جا نمی‌شوند	٢- اِنْتَقَلَ: جابه‌جا شد
لَنْ يَنْتَقِلَ: جا به جا نخواهد شد	رَجَاءٌ، اَنْتَقِلُوا: لطفاً جا به جا کنید.	
أَلَمْ يَرْسَلْ: فرستنده	أَلَمْ يَرْسَلْ: فرستاده شده	٣- أَرْسَلَ: فرستاد
أُرْسِلُ: بفرست	لَا تُرْسِلُ: نفرست (للمذكر) نباید بفرستی (للمؤنث)	
أَلْعَابِدُونَ: پرستنده	أَلْمَعَابِدُ: پرستشگاه‌ها	٤- عَبَدَ: پرستید
أَعْبُدُونِي: مرا بپرستید	تَعْبُدُنْ: می‌پرستید	
أَلْمُسَاعِدُ: کمک کننده، یاور	رَجَاءٌ، سَاعِدُونِي: لطفاً به من کمک کنید.	٥- سَاعَدَ: کمک کرد
هُمْ سَاعِدُونِي: آنها به من کمک کردند.	لَكِي يَسَاعِدُ: تا کمک کند	
أَلطَّبَاحُ: آشپز	أَلْمَطْبُوحُ: پخته شده	٦- طَبَخَ: پخت
طَبَخَ: پخته شد	أَلْمَطْبُخُ: آشپزخانه	
أَلْمَتَكَلِّمُ: گوینده، سخنگو	أَلتَّكَلَّمَ: سخن گفتن	٧- تَكَلَّمَ: سخن گفت
تَكَلَّمْنَا: سخن گفتیم	نَتَكَلَّمُ: سخن می‌گوییم	

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَائِفَهُ
هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
وَلَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ
وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْجِلُّ وَ الْحَرَمُ
هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ
الْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَ الْعَجَمُ

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می شناسد. و خانه [خدا] و بیرون و محدودهٔ احرام، او را می شناسند. این فرزند بهترین همهٔ بندگان خداست. این پرهیزگار پاک پاکیزهٔ بزرگ قوم است. و این گفتهٔ تو که «این کیست؟» زیان رسانندهٔ بدو نیست. عرب و غیر عرب کسی را که تو نشناختی^{۱۱} می شناسند.

الفَرَزْدَقُ

الْفَرَزْدَقُ مِنْ شُعْرَاءِ الْعَصْرِ الْأَمَوِيِّ. وُلِدَ فِي مَنْطِقَةِ بِلَاكُوتِ عَامَ ثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ. فَرَزْدَقُ مِنْ شَاعِرَانِ عَصْرِ امَوِيٍّ اسْت. فِي مَنْطِقَةِ اِيْزْ كُوَيْتِ فِي سَالِ ٢٣ بَعْدَ اَزْ هَجْرَتِ مَتَوَلَّدَ شَد، وَ دَرِ بَصْرَه زِيَسْت.

فِي يَوْمٍ مِنْ اَلْاَيَّامِ جَاءَ بِهٖ اَبُوهُ اِلَى اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَسَأَلَهُ اَلْاِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ وَاَلِدِهٖ؛ فَقَالَ: «هَذَا ابْنِي يَكَادُ يَكُونُ شَاعِرًا عَظِيْمًا».

در روزی از روزها پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آورد، پس امام دربارهٔ فرزندش از او پرسید؛ پس گفت: این پسر من است؛ نزدیک است که شاعری بزرگ شود.

فَقَالَ اَلْاِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِوَالِدِهٖ: «يَا صَاحِبَ الْوَلَدِ، عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ».

پس امام درود بر او باد به پدرش گفت: ای رفیق پسر، به او قرآن یاد بده.

فَعَلَّمَهُ الْقُرْآنَ؛ ثُمَّ رَحَلَ^{۱۲} اِلَى خُلَفَاءِ بَنِي اُمَيَّةَ بِالشَّامِ، وَ مَدَحَهُمْ وَ نَالَ جَوَائِزَهُمْ.

پس به او قرآن یاد داد؛ سپس نزد خلفای بنی امیه به شام رفت، و آن‌ها را مدح کرد و جوایزشان را بدست آورد.

كَانَ الْفَرَزْدَقُ مُجِبًّا لِأَهْلِ الْبَيْتِ؛ وَ كَانَ يَسْتُرُ حَبَّهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي اُمَيَّةَ؛ وَلَكِنَّهُ جَهَرَ بِهٖ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.

فرزدق دوستدار اهل بیت بود؛ و دوستی اش (عشقش) را نزد خلفای بنی امیه پنهان می کرد؛ ولی او آن را آشکار کرد وقتی هشام بن عبد الملک در روزگار پدرش به حج رفت.

فَطَافَ هِشَامٌ وَ لَمَّا وَصَلَ اِلَى الْحَجْرِ لَمْ يَقْدِرْ اَنْ يَسْتَلِمَهُ لِكَثْرَةِ الْاِزْدِحَامِ، فَانْصَبَ لَهٗ مِنْبَرٌ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ يَنْظُرُ اِلَى النَّاسِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ كِبَارِ اَهْلِ الشَّامِ.

^{۱۱} ناشناخته شمردی

^{۱۲} رَحَلَ - - عن المكان: از آن جای رفت/ - اِلَى الْمَكَانِ: به آن جای درآمد/ - اِلَى الْمَكَانِ: در کشور به مسافرت پرداخت و از جایی به جای دیگر رفت

پس هشام طواف کرد و وقتی به سنگ رسید، بخاطر کثرت و ازدحام جمعیت نتوانست آن را (حجرالاسود) مسح کند. پس برای وی منبری نصب شد، روی آن جلوس نمود و به مردم می‌نگریست در حالی که جمعی از بزرگان اهل شام همراه او بودند.

فَبَيْنَمَا يَنْظُرُ إِلَى الْحَجَّاجِ، إِذْ جَاءَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ، فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ، ذَهَبَ النَّاسُ جَانِبًا، فَاسْتَلَمَهُ بِسُهُولَةٍ.

پس در حالی که به حاجیان می‌نگریست، ناگهان زین العابدین (امام سجاد) درود بر او باد آمد، و خانه [خدا] را طواف کرد، وقتی به سنگ رسید، مردم کنار رفتند، و [او] به راحتی آن را مسح کرد.

فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ: يَا مَرْدَ شَامِي كَيْفَ كُنْتَ؟

«أَيُّهَا الْخَلِيفَةُ، مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ سَمَحَ النَّاسُ لَهُ بِاسْتِلَامِ الْحَجَرِ؟!»
«ای خلیفه، این کسی که مردم به او اجازه مسح سنگ را دادند، کیست؟!»

خَافَ هِشَامٌ مَنْ أَنْ يَعْرِفَهُ أَهْلُ الشَّامِ وَ يَرَعَبُوا فِيهِ؛ فَقَالَ: «لَا أَعْرِفُهُ، يَا رَجُلُ». هِشَامُ تَرَسِدُ كَمَا أَنَّ مَرْدَمَ شَامٍ أَوْ رَا بَشَنَاسَنَدُ وَ بَهْ أَوْ تَمَّائِلُ وَ رَغْبَتُ پِيدَا كَنَنَدُ، پَسْ كَفْتُ: «أَيُّ مَرْدٍ، أَوْ رَا نَمِي شَنَاسَم.»

وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ حَاضِرًا. وَ فَرَزْدَقُ حَاضِرٌ بُوَدُ.

فَقَالَ الْفَرَزْدَقُ: «أَيُّهَا الرَّجُلُ، أَنَا أَعْرِفُهُ». پَسْ فَرَزْدَقُ كَفْتُ: «أَيُّ مَرْدٍ، مَن أَوْ رَا مِي شَنَاسَم.»

ثُمَّ أَنْشَدَ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ: سَبَّسَ أَيْنَ قَصِيدَةَ رَا سَرُودُ:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَأْتَهُ
وَ الْبَيْتَ يَعْرِفُهُ وَ الْحِلَّ وَ الْحَرَمَ

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلُّهُمْ
هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ
الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَ الْعَجَمُ

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می‌شناسد. و خانه [خدا] و بیرون و محدوده احرام، او را می‌شناسند.

این فرزند بهترین همه بندگان خداست. این پرهیزگار پاک پاکیزه بزرگ قوم است.

و این گفته تو که «این کیست؟» زیان رساننده بدو نیست. عرب و غیر عرب کسی را که تو ناشناخته شمردی، می‌شناسند.

مَدَحٌ :- ستود نَصَبٌ :- برپا کرد ، نصب کرد النَّقِيُّ: پاک و خالص الْوَطْأَةُ: جای پا ، گام	رَغَبٌ فِيهِ :- به آن علاقه مند شد الْأَضَائِرُ: زیان رساننده طَافَ :- طواف کرد (مضارع: يَطُوفُ) الْعَرَبُ: عرب الْعَلَمُ: بزرگ تر قوم، پرچم الْكِبَارُ: بزرگان «مفرد: الْكَبِير» ≠ الْأَصْغَارُ	إِذْ جَاءَ: ناگهان آمد اسْتَلَمَ الْحَجَرَ: سنگ را مسح کرد أَنْكَرَ: ناشناخته شمرد الْبَطْحَاءُ: دشت مکه بَيْنَمَا: در حالی که التَّقِي: پرهیزگار جَهْرٌ بـ :- آشکار کرد الْحِلُّ: بیرون احرام
-------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

📖 حَوَّلَ النَّصَّ بِرُكُود

كَمَا كُنْتُ جَوَابًا قَصِيرًا، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- مَنْ جَاءَ بِالْفَرَزْدَقِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ - جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 چه کسی فرزددق را نزد امیر مومنان آورد؟ - پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آورد.

۲- مَتَى جَهَرَ الْفَرَزْدَقُ بِحُبِّهِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؟ - لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.

فرزدق کی دوستی و محبتش را به اهل بیت درود بر آنها باد آشکار کرد؟ - وقتی هشام بن عبد الملک در روزگار پدرش به حج رفت.

۳- أَيْنَ وُلِدَ الْفَرَزْدَقُ؟ وَ أَيْنَ عَاشَ؟ - وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُوَيْتِ عَامَ ثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ.

فرزدق کجا متولد شد؟ و کجا زیست؟ - در منطقه‌ای از کویت در سال ۲۳ بعد از هجرت متولد شد، و در بصره زیست.

۴- فِي أَيِّ عَصْرِ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعِيشُ؟ - كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعِيشُ فِي الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ.

فرزدق در کدام عصر زندگی می‌کرد؟ - فرزدق در عصر اموی زندگی می‌کرد.

۵- إِلَى مَنْ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ بِالشَّامِ؟ - رَحَلَ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةٍ بِالشَّامِ.

فرزدق نزد چه کسی به شام رفت؟ - نزد خلفای بنی امیه به شام رفت.

الْمَفْعُولُ الْمَطْلُوقُ

به ترجمه چهار جمله زیر دقت کنید.

- ۱- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ.
- از خدا آمرزش خواستم.
- ۲- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا.
- از خدا بی گمان آمرزش خواستم.
- ۳- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا.
- از خدا صادقانه آمرزش خواستم.
- ۴- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ.
- از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

- چه رابطه ای میان دو کلمه «اسْتَغْفَرْتُ» و «اسْتِغْفَارًا» در جملات بالا وجود دارد؟ فعل - اسم مصدر
- مصدر «اسْتِغْفَارًا» در جمله دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟ برای تاکید
- نقش کلمه «اسْتِغْفَارًا» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.

اصْبِرُوا عَلَى الْمَشَاكِلِ صَبْرًا.

مفعول مطلق تأکیدی

این مصدر در جمله دوم بر انجام فعل «اسْتَغْفَرْتُ» تأکید کرده است. به مصدر «اسْتِغْفَارًا» در جمله دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می شود و در ترجمه فارسی آن از قیدهای تأکیدی مانند: «بی گمان»، «حتماً» و «قطعاً» استفاده می کنیم.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا.

مفعول مطلق تأکیدی

دو کلمه «صَادِقًا» و «الصَّالِحِينَ» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟ گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضاف الیه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان می کند؛ مانند «اسْتِغْفَارًا» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می شود.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا.

مفعول مطلق نوعی صفت

مضاف الیه مفعول مطلق نوعی

در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می کنیم؛ مثال:
اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. مانند درستکاران از خدا آمرزش خواستم.

در ترجمهٔ مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می‌توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمهٔ مفعول مطلق نیست؛^۱ مثال:
 تَجْتَهِدُ الْأُمَّ لِرَبِيَّةٍ أَوْلَادِهَا اجْتِهَادًا بِالْغَا.
 مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می‌کند.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا.
 از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

مفعول مطلق مصدری از ریشهٔ فعلِ جمله است.
 مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.
 ■ مفعول مطلق تأکیدی مصدری از ریشهٔ فعلِ جمله است که بر انجام فعل تأکید می‌کند و صفت یا مضاف الیه ندارد.
 ■ مفعول مطلق نوعی مصدری از ریشهٔ فعلِ جمله است که نوع و چگونگی انجام فعل را بیان می‌کند و صفت یا مضاف الیه دارد.

۱- ترجمه هنر و ذوق در کنار توانمندی‌های گوناگون زبانی است و ترجمهٔ صحیح به سیاق عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینهٔ ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

کِه اخْتَبَرْنَا نَفْسَكَ: اِنْتِخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَفْعُولَ الْمَطْلُوقَ، وَ اذْكُرْ نَوْعَهُ.

- ۱- ﴿قَاصِرٌ صَبْرًا جَمِيلًا﴾ المعارج: ۵
 الف. قطعاً شکیبایی کن. ب. به زیبایی صبر کن.
- ۲- ﴿... اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ الأحزاب: ۴۱
 الف. خدا را همیشه یاد کنید. ب. خدا را بسیار یاد کنید.
- ۳- ﴿كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ النساء: ۱۶۴
 الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت. ب. خدا با موسی سخنی گفت.
- ۴- ﴿وَ نَزَّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا﴾ الفرقان: ۲۵
 الف. و مانند ملائک فرود آمدند. ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.

● التمرین الأول: عین العبارة الفارسیة القریبة من العبارة العربیة في المعنى.

- ۱- لا یؤمن أحدکم حتی یحب لنفسه. رسول الله ﷺ
- ۲- إذا أنت أكرمت الكرم ملكته و إن أنت أكرمت اللئيم تمردا^۱. المتنبي
- ۳- ادعى^۲ الثعلب شیناً و طلب قیل هل من شاهد قال الذئب مقل
- ۴- من سعى رعى، و من لزم المنام رأى الأحلام^۳. مقل
- ۵- إذا أراد الله هلاك النملة، أنبت^۴ لها جناحين. مقل
- ۶- مد^۵ رجلک علی قدر کسائک^۶. مقل
- ۷- عند الشدائد^۷ یعرف الإخوان^۸. مقل

- | | | |
|---------------------------------------------------|---|------------------------------------|
| دوست آن باشد که گیرد دست دوست | 7 | در پریشان حالی و درماندگی سعدی |
| چو با سفله گویی به لطف و خوشی | 2 | فزون گرددش کبر و گردن کشی سعدی |
| آن نشنیدی که حکیمی چه گفت؟ | 5 | مور همان به که نباشد پَرش سعدی |
| هر آن چیز کانت نیاید پسند | 1 | تن دوست و دشمن بدان در میند فردوسی |
| ز روباهی پرسیدند احوال | 3 | ز معروفان گواش بود دنبال عطار |
| هر که رود چرد و هر که خُسبند خواب بیند. انوشیروان | 4 | |
| پایت را به اندازه گلیمت دراز کن. مثل فارسی | 6 | |

-
- | | | | |
|---------------------------------------------------------------------|-------------------------------------|-------------------|-------------------------------------------|
| ۱- اللئیم: فرومایه | ۲- تَمَرَدَ: نافرمانی کرد | ۳- ادعى: ادعا کرد | ۴- رعى: چرید |
| ۵- لزم المنام: خوابید (لزمه: بدو آویخت و رهایش نکرد + المنام: خواب) | ۶- الأحلام: رؤیاها «مفرد: الحلم» | ۷- أنبت: رویانید | ۸- مدّ: دراز کن (ماضی: مدّ / مضارع: یمدّ) |
| ۹- الكساء: جامه | ۱۰- الشدائد: سختیها «مفرد: الشديدة» | | |

● التمرین الثانی: برگرد

أ. عَيْنِ اسْمِ الْفَاعِلِ وَ اسْمِ الْمُبَالَغَةِ وَ اسْمِ التَّفْضِيلِ فِي الْوَحْيَيْنِ التَّالِيَيْنِ.

ب. اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا.

۱- إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبَتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يَنْبَتُ فِي الصِّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ، لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِلتَّوَّاضِعِ آلَةَ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ لِلتَّكَبَّرِ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ. (تَحْفُ الْعُقُولِ، ص ۳۹۶) الْإِمَامُ مُوسَى الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعَلَ صَيَّرَ

کشت در دشت می‌روید، و بر تخته‌سنگ نمی‌روید و همچنین حکمت، در دل فروتن ماندگار می‌شود نه در دل خودبزرگ‌بین ستمگر؛ زیرا خدا فروتنی را ابزار خرد و خودبزرگ‌بینی را ابزار نادانی گردانده است.

۲- مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيئُهُ بِسَيْرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيئِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَ مَعْلَمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبٌ أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنَ مَعْلَمٍ لِلنَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ. مِنْهَاجِ الْبِرَاعَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ (خویی) ج ۲۱، ص ۱۰۷

کسی که خود را پیشوای مردم قرار داده، باید پیش از آموزش دیگری، خودش را آموزش دهد^{۱۳} و باید ادب‌آموزی‌اش پیش از زبانش با کردارش باشد؛ و آموزگار و ادب‌آموز خویشتن از آموزگار و ادب‌آموز مردمان در گرامیداشت شایسته‌تر است.

◆ أ. اسْمُ الْفَاعِلِ: (الْمُتَوَاضِعِ، الْمُتَكَبِّرِ، مَعْلَمٌ، مُؤَدِّبٌ) اسْمُ الْمُبَالَغَةِ: (الْجَبَّارِ) اسْمُ التَّفْضِيلِ: (أَحَقُّ)

◆ ب. السَّهْلُ: مجرور به حرف جرّ / الْحِكْمَةُ: مبتدا / الْجَبَّارُ: صفت / التَّوَّاضِعُ: مفعول / نَفْسُ: مفعول / النَّاسُ: مجرور به حرف جرّ / نَفْسِ: مضاف الیه / مَعْلَمٌ: مبتدا / أَحَقُّ: خبر / الإِجْلَالُ: مجرور به حرف جرّ / النَّاسُ: مضاف الیه

● التمرین الثالث: عین الجواب الصحیح؛ ثمّ ترجمه. برگرد

- | | | | | |
|-------------------------------------|---------------|---------------|---------------|--------------------|
| ۱- مضارع تَدَكَّرَ (به یاد آورد): | ● يَتَدَكَّرُ | ○ يَدَكَّرُ | ○ يَدُكَّرُ | به یاد می‌آورد |
| ۲- مصدر عَلَّمَ (یاد داد): | ○ عَلَّمَ | ● تَعْلِمُ | ○ تَعْلَمُ | یاد دادن..... |
| ۳- ماضی مُجَالَسَةُ (همنشینی کردن): | ○ جَلَسَ | ○ أَجْلَسَ | ● جَالَسَ | همنشینی کرد. |
| ۴- مصدر انْقَطَعَ (بریده شد): | ○ تَقَطَّعَ | ● انْقَطَعَ | ○ تَقَاطَعَ | بریده شدن... |
| ۵- امر تَقَرَّبَ (نزدیک شد): | ● تَقَرَّبَ | ○ قَرَّبَ | ○ اقْتَرَبَ | نزدیک شو..... |
| ۶- مضارع تَقَاعَدَ (بازنشست شد): | ○ يَقْعُدُ | ● يَتَقَاعَدُ | ○ يَفْتَعِدُ | بازنشست می‌شود |
| ۷- امر مَتَمَنَعَ (خودداری می‌کند): | ○ امْنَعُ | ○ مانعُ | ● امْتَنَعُ | خودداری کن. |
| ۸- ماضی يَسْتَخْرِجُ (خارج می‌کند): | ○ أَخْرَجَ | ○ تَخْرَجُ | ● اسْتَخْرَجَ | خارج کرد..... |
| ۹- وزن اسْتَمَعَ: | ● اسْتَعَلَ | ○ اسْتَفْعَلَ | ○ انْفَعَلَ | حروف اصلی: س. م. ع |
| ۱۰- وزن انْتَهَرَ: | ● انْفَعَلَ | ○ انْفَعَلَ | ○ اسْتَفْعَلَ | حروف اصلی: ن. ظ. ر |

^{۱۳} به تعلیم خویش پردازد یا شروع به آموزش خویش کند.

● التمرین الرابع: عین کلمه مناسبه للقراغ. یرگرد

- ۱- الْحَجَّاجَ مَرَّاتٍ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ لِأَدَاءِ مَنَاسِكَ الْحَجِّ.
 يَطْرُقُونَ يَطْرُدُونَ يَطْبَخُونَ يَطُوفُونَ
- ۲- لَوْ لَا الشَّرْطِي لَأَشْتَدَّ أَمَامَ الْمَلْعَبِ الرِّيَاضِي.
 الْإِزْدِحَامُ الْزَيْتُ الْزَيْلُ الْزَيْدَةُ
- ۳- كُنْتُ أَمْشِي، رَأَيْتُ حَادِثًا فِي سَاحَةِ الْمَدِينَةِ.
 عِنْدَ جَانِبًا بَيْنَمَا بَيْنَ
- ۴- رَفَعَتِ الْفَائِزَةُ الْأُولَى فِي الْمُبَارَاةِ إِيْرَانِ.
 عُشْبَ عِلْمَ عَرَبَةَ عَبَاءَةَ
- ۵- الْحَاجُّ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ بِالْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ.
 اسْتَعَانَ اسْتَمَعَ اسْتَطَاعَ اسْتَلَمَ

● التمرین الخامس: للترجمة. یرگرد

(هَلْ تَعْلَمُ ... ؟) آیا می دانی؟

- ۱- ... الْمَغُولُ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصِّينِ عَلَى رَعْمِ بِنَاءِ سُوْرٍ عَظِيمٍ حَوْلَهَا.
 مغولها توانستند به چین حمله کنند با وجود ساخت دیواری بزرگ پیرامون آن.
- ۲- ... تَلَفَّظَ «گ» و «چ» و «پ» و «ژ» موجود في اللّهجات العربیة الدارجة^۲ كثيرا.
 تلفظ «گ» و «چ» و «پ» و «ژ» در لهجههای عامیانه عربی بسیار زیاد هست.
- ۳- ... الْحَوْتُ يُصَادُ لِاسْتِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِّ التَّجْمِيلِ^۳.
 نهنگ شکار می شود برای اینکه روغن را از کبدش جهت ساخت مواد آرایشی خارج کنند.
- ۴- ... الْخُقَاشُ هُوَ الْحَيَوَانُ اللَّبُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيْرَانِ^۴.
 خفاش تنها حیوان پستانداری است که می تواند پرواز کند.
- ۵- ... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعَالَمِ يَفُوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِمِليونِ مَرَّةٍ تَقْرِيْبًا.
 تعداد مورچهها در جهان تقریباً یک میلیون بار بالاتر از تعداد آدمیان است.
- ۶- ... طَيْسِفُونَ الْوَأَقِعَةَ قُرْبَ بَغْدَادِ كَانَتْ عَاصِمَةَ^۵ السَّاسَانِيِّينَ.
 تیسفون واقع در نزدیکی بغداد، پایتخت ساسانیان است.
- ۷- ... دُبُّ الْبَانَدَا^۶ عِنْدَ الْوِلَادَةِ أَصْغَرُ حَجْمًا مِنَ الْفَأْرِ.
 خرس پاندا هنگام ولادت کوچکتر از موش است.

۸- ... الزَّرَافَةُ بِكَمَاءٍ لَيْسَتْ لَهَا أَحْبَابٌ صَوْتِيَّةٌ ٧ .

زرافه، لال است و تارهای صوتی ندارد.

۹- ... وَرَقَةُ الزَّيْتُونِ رَمَزٌ ^ السَّلَامِ.

برگ زیتون نماد صلح است.

-
- ۱-السُّور: دیوار
۲-الْدَّارِجَةُ: عامیانه
۳- مَوَادُّ التَّجْمِيلِ: مواد آرایشی
۴-الطَّيْرَانُ: پرواز، پرواز کردن
۵-العَاصِمَةُ: پایتخت «جمع: العَوَاصِمِ»
۶- دَبِّ البَانِدَا: خرس پاندا
۷-الْأَحْبَابُ الصَّوْتِيَّةُ: تارهای صوتی «الأحبال: جمع/ الحبل: مفرد»
۸- الرَّمزُ: نماد، سمبل «جمع: الرموز»

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لَهَا تَحْتَهُ حَظًّا. **برگرد**

السَّمَكُ الْمَدْفُونُ

يُوجَدُ نَوْعٌ مِنَ السَّمَكِ فِي إِفْرِيقِيَا يَسْتَرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفَافِ^١ فِي غِلَافٍ^٢ مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطَبَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ قَمِهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ، ثُمَّ يَنَامُ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهَوَاءِ؛ وَ يَعِيشُ دَاخِلَ حَفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي أَنْتِظَارِ نَزُولِ الْمَطْرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ. يَذْهَبُ الصَّيَادُونَ الْإِفْرِيقِيُّونَ إِلَى مَكَانِ اخْتِفَاءِهِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَطْرِ وَ يَحْفِرُونَ التُّرَابَ الْجَفَافَ^٣ لَصِيدِهِ. ٢- الْجَفَافُ: خَشْكَى ٣- الْغِلَافُ: پُوشش ٣- الْجَفَافُ: خَشْكَى

نوعی ماهی در آفریقا وجود دارد که خودش را هنگام خشکی، خودش را در پوششی از مواد لزجی که از دهانش خارج می‌شود، پنهان می‌کند؛ و خودش را زیر خاک (گل، رس) دفن می‌کند؛ سپس بطور عمیق بیش از یکسال می‌خوابد، و به آب و خوراک و هوا نیاز ندارد؛ و داخل گودالی (چاله‌ای) کوچک در انتظار بارش باران بسر می‌برد (زندگی می‌کند)، تا از آن پوشش خارج شود. شکارچیان آفریقایی پیش از بارش باران به مکان پنهانی آن می‌روند و خاک خشک را برای شکار آن می‌کنند (می‌کاوند).

◆ نَفْسٌ: مفعول / نَوْمًا: مفعول مطلق نوعی / سَنَةً: مجرور به حرف جرّ / الْمَطْرُ: مضاف الیه / الصَّيَادُونَ: فاعل / الْجَفَافُ: صفت

■ الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ^{١٤} ■ **برگرد**

إِبْحَثْ عَنْ وَصِيَّةِ أَحَدِ شُهَدَاءِ الْحَرْبِ الْمَفْرُوضَةِ أَوْ ذِكْرِيَاتِهِ أَوْ أَقْوَالِهِ أَوْ أَعْمَالِهِ، ثُمَّ اكْتُبْهَا فِي صَحِيفَةٍ جِدَارِيَّةٍ، أَوْ ضَعْهَا فِي مَدُونَتِكَ أَوْ مَدُونَةِ مَدْرَسَتِكَ.

^{١٤} هدف از این تمرین تشویق دانش آموز به انجام فعالیت و تحقیق است. نمره این بخش را می‌توان در امتحان مستمر اول و دوم حساب کرد. انجام این بخش منوط به داشتن وقت است. اگر دبیری زمان کافی در اختیار نداشت، در انجام دادن و ندادن این قسمت از کتاب درسی مختار است.